

# In the name of God

3000 vocabulary words with meaning (English-Persian)

Translator : Rohollah Yousefi Ramandi

Email: [rohollah.13631984@gmail.com](mailto:rohollah.13631984@gmail.com)

TEL: +98-09100429554-09383171534

This text is dedicated to the one I love: Hamid Yousefi Ramandi.

**Aback**

به عقب

**Abacus**

چرتکه

**Abandon**

ترک کردن ، رها کردن ، متوقف کردن

**Abandoned**

متروک، رها شده

**Abandonment**

رها کردن، دست کشیدن

**Abase**

تحقیر و کم ارزش کردن

**Abasement**

خواری ، پستی

**Abashed**

	خجل، شرمنده
<b>Abate</b>	
	فروکش کردن ، رفع نمودن
<b>Abatement</b>	
	کاهش، فروکش
<b>Abattoir</b>	
	کشتارگاه
<b>Abbey</b>	
	صومعه
<b>Abbot</b>	
	راهب بزرگ
<b>Abbreviate</b>	
	خلاصه کردن ، مختصر کردن، کوتاه کردن
<b>Abbreviated</b>	
	خلاصه شده
<b>Abdicate</b>	

کناره گیری کردن

**Abdomen**

شکم

**Abdominal**

شکمی

**Abduct**

ادم ربایی کردن

**Abet**

همدستی کردن (در انجام کار غیر قانونی) ♦

**Abeyance**

تعلیق - بی تکلیفی - وقفه

**Abhor**

تنفر داشتن

**Abide**

ایستادگی کردن ، پایدار ماندن

**Ability**

توانایی ، قابلیت ، شایستگی ، لیاقت ، استطاعت ،  
صلاحیت ، سررشته

## **Abnormally**

به طور غیر عادی

## **Abolish**

منسوخ کردن - لغو کردن - برانداختن

## **Abridge**

خلاصه کردن ، کوتاه کردن ، مختصر کردن

## **Abroad**

خارج از کشور

## **Abrogate**

لغو کردن ، ملغی کردن

## **Abrupt**

ناگهانی ، خارج از نزاکت و غیردوستانه

## **Absence**

غیبت ، عدم حضور

**Absent**

غایب

**Absorb**

جذب کردن ، جذب شدن ، فرا گرفتن ، در اشامیدن ، کاملاً  
فرو بردن ، تحلیل کردن ، مجذوب شدن در

**Abstemious**

پارسا منش (ممسک در لذات ، خصوصاً خوردن غذا و  
نوشیدن مشروبات الکلی)

**Abstract**

نظری ، تئوریک - انتزاعی - چیکده ، خلاصه

**Absurd**

احمقانه - بی معنی - نامعقول

**Abundant**

فراوان ، بسیار

**Abuse**

سوء استفاده کردن ، مورد بدرفتاری قرار دادن

**Academic**

تحصیلی - علمی

**Accede**

موافقت کردن - رضایت دادن

**Accelerate**

شتاب بخشیدن . - سرعت دادن

**Accelerator**

شتاب دهنده ، پدال گاز

**Accentuate**

تاکید کردن - برجسته ساختن

**Accept**

پذیرفتن

**Access**

دسترسی ، دستیابی

**Accessibly**

به طور قابل دسترس ، چنانکه بتوان بدان راه یافت،

## **Accession**

دسترسی ، نزدیکی ، ورود

## **Accessory**

فرعی ، لوازم فرعی

## **Accident**

تصادف

## **Acclaim**

تحسین کردن ، تحسین

## **Acclimatize**

خو گرفتن - عادت کردن

## **Accolade**

تمجید - تحسین - اعطای منصب - آکولاد

## **Accommodate**

جا دادن ، فراهم کردن فضای لازم - مد نظر قرار دادن ،  
لحاظ کردن (مد نظر قرار دادن نظرات و خواسته های  
دیگران) ♦



## Accommodation

مکانی برای زندگی و کار و ... ♦

## Accompany

همراهی کردن ، توأم بودن ، همراه بودن (با)

## Accomplish

با موفقیت به پایان رساندن (باموفقیت) ، دست یافتن ،  
اجام دادن ، تکمیل کردن

## Accord

توافق (توافق رسمی) - اعطا کردن ، دادن ، سازگاری ،  
موافقت - جور کردن

## According to

بر طبق ، بر اساس

## Accost

مخاطب ساختن (بدون رضایت مقابل)

## Account

حساب

**Account for**

توضیح رضایت بخش دادن

**Accumulate**

انباشته کردن - جمع کردن

**Accumulated**

جمع شده

**Accurate**

دقیق - صحیح

**Accuse**

متهم کردن

**Accustom**

عادت کردن

**Achieve**

دست یافتن ، نائل شدن ( موفقیت در به پایان رساندن چیزی ) ♦

**Achievement(s)**

موفقیت(ها) ، دستاورد(ها) ♦

## Acknowledge

اذعان کردن - تصدیق کردن

## Acquaint

آشنا کردن (با) ، آگاه کردن ، مسبوق کردن ، مطلع کردن

## Acquiesce

(با بی میلی) موافقت کردن ، تن دادن

## Acquire

بدست آوردن ، حاصل کردن ، اندوختن ، پیدا کردن

## Acquired

اكتسابی

## Acquisition

اكتساب - فراگیری - خریداری - کسب شده - تملک  
یافته

## Acrimony

	تندی ، شدت ، رنجش
<b>Acronym</b>	
	مخفف
<b>Actually</b>	
	واقعا
<b>Acute</b>	
	شدید - تیزبین (دقیق)
<b>Ad hoc</b>	
	تک کاره ، فاقد عمومیت
<b>Adamant</b>	
	سرسخت ، تغییر ناپذیر
<b>Addict</b>	
	معتاد
<b>Adept</b>	
	زبردست ، ماهر
<b>Adequate</b>	

کافی

**Adhere**

چسبیدن - وفادار ماندن

**Adherence**

تبعیت ، چسبندگی

**Adhoc**

موقتی - خاص - موردی

**Adjacent**

همجوار ، نزدیک ، مجاور

**Adjourn**

به تعویق انداختن ' به وقت دیگری موکول کردن

**Adjust**

سازگار کردن ، تبدیل کردن به

**Adjust (to)**

تطبيق دادن (با) - تنظيم کردن (با) ♦

**Adjustment**

تطبیق ، سازگاری

**Administration**

مدیریت ، اداره

**Admiration**

تحسین

**Admission**

پذیرش

**Admonish**

تذکر دادن ، نصیحت کردن

**Adolescent**

نوجوان

**Adopt**

قبول کردن ، اتخاذ کردن (پذیرفتن و شروع کردن به استفاده از چیزی) ، به فرزندی پذیرفتن

**Adult**

بالغ

**Advances**

پیشرفته‌ها

**Advantage**

امتیاز

**Advent**

ظهور ، پیدایش

**Adversary**

حریف ، دشمن

**Adverse**

نامساعد ، نامطلوب

**Adversity**

ناملایمات / وضعیت دشوار

**Advocate**

حمایت کردن ، دفاع کردن - حامی ، وکیل مدافع

**Aesthetic**

مربوط به زیبایی

## Affable

خوش برخورد ، خونگرم ، مهربان ، دلجو

## Affairs

امور ، موضوعات ، مسائل

## Affect

اثر گذاشتن ( بر ) ، تحت تاثیر قرار دادن ، متاثر کردن

## Affection

علاقه، عاطفه

## Affinity

نزدیکی (حس وعلاقه ودرک چیزی) - شباهت - وابستگی

## Affirmation

تایید - تصریح - اثبات - اظهار

## Affirmative

مثبت

## Afflict



آزردن ، مبتلا کردن (دچار کردن)

**Affluence**

ثروت - رفاه

**Affluent**

ثروتمند - مرفه

**Afford**

استطاعت مالی داشتن

**Affordable**

ارزان ، مقرون به صرفه

**Affront**

توهین کردن

**Against**

در برابر ، مقابل

**Aggravate**

بدتر کردن - عصبانی کردن ، خشمگین کردن

**Aggregate**

مجموع ، جمعا

## Aggression

تجاوز ، حمله ، تخطی ، پرخاشگری

## Aggressive

پرخاشگر، ستیزه جو - مصمم به موفق شدن ( پیگیر )

## Agile

چابک - تیزهوش (قادر به فکر کردن به طور سریع و واضح)

## Agitate

بطور پرحرارت بحث کردن (به منظور ایجاد تغییر) - ناراحت کردن - تکان دادن - پریشان شدن - تحریک کردن

## Agreement

توافق ، قرارداد

## Aid

کمک کردن

**Aim**

هدف

**Airport**

فرودگاه

**Alcoholic**

الکلی

**Alcoholism**

الکلی بودن

**Algebra**

درس جبر

**Alienate**

از خود راندن ، بیگانه ساختن

**Align**

هم راستا کردن ، تنظیم کردن ، در یک ردیف قرار دادن

**Alike**

همانند ، یکسان

**Allay**

تسکین دادن

**Allege**

مدعی شدن - ادعا کردن (بدون مدرک) ، دلیل آوردن ،  
به قول معروف

**Allegiance**

وفاداری

**Alleviate**

تسکین دادن ، آرام کردن ، سبک کردن ، کم کردن

**Allocate**

برای خود برداشتن ، اختصاص دادن

**Allot**

تخصیص دادن ، معین کردن

**Allow**

اجازه دادن

**Allude**

اشاره کردن (به طور غیر مستقیم ، اظهار کردن ، مربوط )  
بودن

**Almighty**

قادر مطلق

**Alter**

تغییر دادن

**Altercation**

ستیزه ، مجادله

**Alternate**

تناوب ، یک درمیانی

**Alternative**

چاره ، گزینه

**Alternatively**

به طور متناوب

**Altogether**

همگی

**Altruism**

بشر دوستی ، نوع دوستی

**Altruistic**

نوع دوستانه

**Amalgam**

آلیاژ جیوه - ترکیب

**Amalgamate**

ادغام کردن

**Amateur**

آماتور ، ناشی

**Amaze**

متحیر و شگفت زده کردن - متحیر شدن

**Ambiguity**

ابهام

**Ambiguous**

مبهم

**Ambitious**

جاه طلبی

**Ambivalent**

مردد - دو دل - دوجنبه، غیر قطعی، دمدمی

**Ambush**

شبیخون زدن

**Amend**

تغییر دادن 'اصلاح کردن (واژگان یک متن 'قانون ویا  
سند قانونی) - بهتر کردن

**Amenities**

امکانات رفاهی

**Amenity**

عامل رفاهی، {در جمع} امکانات رفاهی، ملایمت ها

**Amicable**

دوستانه، محبت آمیز

**Amnesty**

عفو (برای زندانیان سیاسی) ♦

## **Amnesty international**

سازمان عفو بین الملل

## **Amount**

مقدار ، میزان

## **Ample**

کافی - بیش از حد کافی - فراوان - زیاد - مفصل

## **Amplification**

تقویت

## **Amusing**

متحیر کردن ، سرگرم کردن

## **Analogous**

مشابه - قابل قیاس

## **Analogy**

شبهت ، تناسب ، قیاس

## **Analysis**



	تحلیل
<b>Ancentral</b>	
	اجدادی
<b>Ancestral</b>	
	آبا و اجدادی - ابتدایی
<b>Ancient</b>	
	قدیمی ، باستانی ، کهن
<b>Annals</b>	
	تاریخچه
<b>Annex</b>	
	تصاحب کردن یک ناحیه یا کشور (به زور) ♦
<b>Annihilate</b>	
	نابود کردن ، از بین بردن
<b>Announce</b>	
	اعلام کردن
<b>Annoy</b>	

ناراحت و عصبانی کردن

**Annoying**

آزار دهنده

**Annual**

سالی یکبار ، سالانه

**Anomaly**

غیر متعارف ، خلاف قاعده

**Anonymous**

بی نام - ناشناس

**Antecedent**

پیشین ، مقدم ، پیشایند

**Anthropology**

انسان شناسی

**Anticipate**

انتظار داشتن ، پیش بینی کردن

**Anticipation**

انتظار - پیش بینی - سبقت

**Antipathy**

بیزاری ، انزجار

**Antiquated**

قدیمی ، از مد افتاد

**Antique**

عتیقه

**Antithesis**

نقطه مقابل (دقیقا مخالف) - تناقض - ضد و نقیض

**Anxious**

مضطرب

**Anymore**

بیش از این ، دیگر

**Apathy**

بی تفاوتی

**Apex**

نوک ، اوج ، رأس

**Apologies**

عذر خواهی

**Apologize**

عذر خواهی کردن

**Appall (appal)**

به شدت بهت زده و ناراحت کردن

**Appalling**

وحشتناک ' خیلی بد

**Apparatus**

دستگاه ، تجهیزات - سازمان ، نظام

**Apparent**

جذابیت ، جذبه ، درخواست

**Appartatus**

دستگاه - تجهیزات

**Appeal**

جذابیت داشتن (جذابیت) - درخواست کردن

**Appear**

نمایان شدن

**Appease**

آرام کردن - دلداری دادن - باج دادن

**Appendix**

پیوست

**Appliance**

اسباب، آلت، وسیله، تمهید، اختراع، تعبیه

**Appliances**

ابزار - کاربرد - ماشین آتش نشانی

**Applicable**

مناسب، اجرا شدنی

**Applied physics**

فیزیک کاربردی

**Apply**

درخواست دادن ، به کار بردن

**Appoint**

مامور کردن ، منصوب کردن ، گماردن

**Appointment**

قرار ملاقات

**Apposite**

مناسب ، درخور ، بجا ، مربوط

**Appraisal**

ارزیابی

**Appreciate**

درک کردن - قدردانی کردن - افزایش یافتن به لحاظ  
ارزش

**Apprehend**

دستگیر کردن - درک کردن

**Apprehension**

درک - دستگیری - نگرانی

**Apprehensive**

نگران

**Apprise**

مطلع ساختن ، آگاه کردن

**Approach**

رویکرد - نزدیک شدن

**Appropriate**

مناسب - سرقت کردن - اختصاص دادن (خصوصاً پول) ♦

**Approval**

تایید

**Approximate**

تقریبی - نزدیک بودن (به لحاظ مقدار و شباهت) (تقریباً)  
معادل بودن) ♦

**Approximately**

تقریباً

**Apt**

مناسب - استعداد، محتمل - با استعداد

**Aptitude**

استعداد ، توانایی ذاتی

**Aptly**

به درستی

**Arbiter**

قاضی ، داور

**Arbitrarily**

دلخواهی - تصادفی - به زور

**Arbitrary**

خودسرانه - دلخواهی - غیر منطقی ( مبتنی بر شانس  
و اتفاق و نه بر اساس برنامه ) ♦

**Archaic**

قدیمی و منسوخ - باستانی و کهن

**Architect**

معمار



**Ardent**

دو آتیشه ، پر تب و تاب

**Arena**

پهنه ، عرصه ، صحنه

**Argue**

بحث کردن ، مشاجره

**Argument**

استدلال ، برهان ، اثبات ، مباحثه

**Arid**

خشک و لم یزرع - ناموفق

**Arise**

♦ بوجود آوردن ، برخاستن - ناشی شدن (از)

**Army**

ارتش

**Aroma**

بوی خوش ، عطر

**Around**

اطراف ، در حدود

**Arouse**

برانگیختن ، تحریک کردن

**Arrange**

تنظیم کردن

**Arrangement**

نظم

**Arrest**

دستگیر کردن

**Arrive**

رسیدن ، آمدن

**Arrogant**

مغرور، خود بزرگ بین

**Art**

هنر

## Article

مقاله - ماده ، بند ، فقره - شرط - عمل - کالا چیز -  
اسباب - به صورت مواد در آوردن - تفریح کردن

## Articulate

رسا - بیان کردن

## Articulating

شمرده سخن گفتن ، بند بند

## Artifact

مصنوع ، دست ساخت ، محصول مصنوعی

## Artificial

مصنوعی

## As far as somebody is concerned

به نظر کسی

## As well as

به علاوه ، علاوه بر ، همچنین

## Ascend

بالارفتن ، ارتقا یافتن ، صعود کردن

## Ascertain

فهمیدن - قطعی کردن - مشخص کردن - ثابت کردن - معلوم کردن

## Ascetic

زاهدانه

## Ascribe

نسبت دادن - منتسب دانستن - اسناد دادن

## Asian

آسیایی

## Aspect

جنبه ، وجه ، لحاظ

## Aspire

از ته دل خواستن ، اشتیاق داشتن ، آرزو کردن

## Assail

حمله کردن (فیزیکی یا کلامی) به ، هجوم آوردن بر

## **Assemble**

تجمع ، مونتاژ کردن

## **Assembly**

مونتاژ

## **Assent**

تایید - قبول کردن

## **Assert**

قاطعانه اظهار کردن - تصریح کردن - تاکید کردن - ادعا  
کردن - دفاع کردن از

## **Assertion**

ادعا ، تاکید ، دفاع

## **Assess**

ارزیابی کردن - برآورد کردن

## **Assets**

مجموعه دارایی ها

## Assiduous

کوشا ، ساعی (توأم با دقت و توجه به جزئیات) ♦

## Assign

تعیین وظیفه کردن ، گماشتن - تخصیص دادن ،  
اختصاص دادن

## Assignment

کار محوله ( ماموریت ) و یا تکلیف ( تکلیف درسی )

## Assimilate

درک کردن - جذب کردن - یکسان کردن - شبیه  
ساختن

## Association

انجمن

## Assortment

دسته ، طبقه بندی

## Assume

فرض کردن - تقبل کردن - برعهده گرفتن - وانمود کردن

## Assumption

فرض

## Assurance

پشتگرمی، اطمینان، دلگرمی، خاطر جمعی، گستاخی، بیمه (مخصوصاً بیمه عمر)، تعهد، قید، گرفتاری، ضمانت، وثیقه، تضمین، گروهی

## Assure

تاکید کردن (با قطعیت بیان کردن و بنابراین نگرانی کسی را برطرف کردن) - اطمینان دادن، تضمین کردن

## Astute

زیرک و زرنگ، موشکاف

## At issue

مهمترین مسائله مطرح

## Atrocious

بسیار بد ، ناخوشایند

**Attain**

دست یافتن ، نائل شدن

**Attenuate**

تضعیف کردن

**Attest**

گواه بودن ، تصدیق کردن ، نشان دادن ، شهادت دادن ،  
گواهی دادن

**Attitude**

برخورد، طرز فکر ، نگرش ، روش ، حالت ، رفتار

**Attract**

جذب کردن

**Attribute**

خصوصیت ، ویژگی ، نشان - نسبت دادن ، منتسب کردن

**Audacious**

بی باک ، جسور



**Audible**

قابل شنیدن ، رسا

**Audit**

حسابرسی ، ممیزی

**Augment**

افزایش دادن ، بالا بردن ، زیاد کردن

**Augmentation**

تقویت ، افزایش

**Auspicious**

نوید بخش (نوید بخش آینده ای مثبت و موفق) ♦

**Austere**

ساده (عاری از تزئین) - سختگیر (در خصوص افراد) -  
توام باسختی و عدم آسایش

**Authentic**

معتبر ، اصل ( در برابر ساختگی یا بدلی ) ♦

**Authenticity**

اعتبار ، سندیت ، صحت

**Authority**

قدرت ، مقتدر

**Authorize**

اجازه دادن - مجوز دادن

**Autonomous**

خودمختار

**Autonomy**

خود مختاری ، استقلال داخلی

**Avarice**

حرص ، آز

**Aver**

قویا اظهار کردن

**Aversion**

تنفر ، بیزاری

**Avoid**

	اجتناب کردن
<b>Aware</b>	
	آگاه - مطلع
<b>Awesome</b>	
	شگفت انگیز - پرابهت - مایه هیبت یا حرمت - ترس آور
<b>Awkward</b>	
	ناجور (دشوار) - نامناسب - ناراحت کننده
<b>Axiom</b>	
	واقعیت آشکار ، اصل ، واقعیت بدیهی
<b>Axiomatic</b>	
	بدیهی
<b>Babble</b>	
	وراجی کردن
<b>Babe</b>	
	کودک، طفل
<b>Babel</b>	

هممه، هياهو

**Baby buggy**

كالسكه بچه

**Baby tooth**

دندان شيري

**Babyhood**

دوران شيرخوارگي

**Babyish**

بچگانه

**Baby-minder**

پرستار بچه

**Babysit**

بچه نگه داشتن

**Baby-sitter**

بچه نگهدار

**Baby-sitting**

	پرستاری بچه
<b>Baby-snatcher</b>	
	بچه دزد
<b>Baby-talk</b>	
	زبان بچگانه
<b>Bacchanal</b>	
	میگساری
<b>Baccy</b>	
	توتون
<b>Bachelor</b>	
	مرد مجرد
<b>Bachelor girl</b>	
	دختر مجرد
<b>Backache</b>	
	کمردرد
<b>Baffle</b>	

	گیج و سر در گم کردن
<b>Bafflement</b>	
	دست پاچگی - گیجی
<b>Baggage</b>	
	اسباب سفر
<b>Bait</b>	
	طعمه
<b>Ban</b>	
	ممنوع کردن - منع کردن - ممنوعیت
<b>Banal</b>	
	پیش پا افتاده ، معمولی
<b>Barrier</b>	
	سد - دیوار - محل بازرسی
<b>Batch</b>	
	تولید دسته ایی
<b>Bearing</b>	

حالت - رفتار - ارتباط

**Beckon**

دست و پا چلفتی ، شرمسارانه

**Befall**

رخ دادن (در موارد نامطلوب و بد)

**Belie**

عوضی نشان دادن - کذب بودن چیزی را نشان دادن

**Belittle**

تحقیر کردن ، کوچک شمردن

**Belligerent**

ستیزه جو ، جنگ طلب

**Benefactor**

آدم نیکوکار

**Beneficial**

سودمند ، مفید ، با استفاده

**Beneficially**

به طور سودمند و مفید

**Beneficiary**

ذینفع

**Benevolent**

مهربان ، خیرخواه ، نیکوکار

**Berate**

سرزنش کردن

**Bestow**

بخشیدن ، اعطا کردن

**Betray**

خیانت کردن (به) - عهد شکنی کردن - بروز دادن -  
برملا کردن (بر خلاف میل شخصی) - فاش کردن

**Bewilder**

حیران کردن - گیج کردن

**Bewildered**

سردرگم کردن



# Beyond the realm(s) of possibility

غیر ممکن

## Bias

تمایل به یک طرف ، تعصب

## Biased

♦ دارای کشش و گرایش به یک سمت (به طور ناعادلانه)

## Bigamy

داشتن دو همسر همزمان

## Bigot

متعصب ، کوتاه فکر

## Biography

شرح حال

## Bitterly

♦ با تلخی (توأم با ناراحتی و عصبانیت)

## Bizarre

عجیب و غریب

**Blame**

مقصر دانستن - سرزنش کردن - گناه

**Blatant**

بارز و آشکار (درموارد بد) ، وقیح

**Blend**

مخلوط کردن

**Blindness**

نابینایی

**Bloom**

شکوفه ، شکوفه کردن - شکوفا شدن

**Blueprint**

طرح اولیه

**Blunder**

اشتباه بزرگ - خطای فاحش

**Boast**

پزدادن - خودستایی کردن

**Boisterous**

پر سر و صدا

**Bolster**

تقویت کردن

**Bona fide**

اصل (غیر تقلبی) ♦

**Bond**

رابطه نزدیک ، همبسته کردن (ایجاد رابطه نزدیک) -  
چسباندن

**Bonds**

اوراق قرضه

**Boom**

رونق اقتصادی

**Boon**

نعمت (چیزی که خیلی مفید است و به افزایش کیفیت زندگی کمک میکند) ، لطف ، موهبت

## Boundary

مرز

## Boycott

تحریم کردن

## Brawl

کتک کاری

## Brazen

بی باک - بی پروا بودن

## Breach

نقض کردن قانون ، عهد ، پیمان و ... ) ♦

## Breakthrough

کشف مهم ، پیشرفت غیر منتظره ، عبور از مانع

## Bribery

رشوه خواری

**Bring about**

باعث شدن

**Broad**

گسترده

**Broaden**

عریض کردن - گسترده کردن (حیطه چیزی را افزایش دادن) ♦

**Brutal**

وحشیانه

**Budget**

بودجه

**Bulk**

بخش عمده ، اندازه بزرگ

**Bulky**

تنومند ، چاق

**Bumpy**

پراز دست انداز

## Bumpy harvest

محصول یا برداشت خوب

## Bundle

بسته

## Burden

بار ، بارمسئولیت ، سربار کسی شدن (مزاحم شدن) ♦

## Bureaucracy

بروکراسی

## Burgeon

شکوفا شدن - رونق گرفتن

## Buttress

پشتیبانی کردن ، المان پشتبند (درکارهای مهندسی) ♦

## By no means

به هیچ وجه

## By virtue of

	به دليل
<b>Cab</b>	
	تاكسى
<b>Cabal</b>	
	گروه توطئه
<b>Cabaret</b>	
	كابهاره
<b>Cabbage</b>	
	كلم، كلم برگ
<b>Cabbi</b>	
	راننده تاكسى
<b>Cabin cruiser</b>	
	قايق تفريحي
<b>Cable</b>	
	كابل
<b>Cable railway</b>	

	خط آهن کابلی
<b>Cable-car</b>	
	تله کابین
<b>Cablegram</b>	
	تلگرام، تلگراف
<b>Caboodle</b>	
	همه را با هم
<b>Caboose</b>	
	واگن خدمه قطار
<b>Cab-rank</b>	
	ایستگاه تاکسی
<b>Cachet</b>	
	وجهه
<b>Cack-handed</b>	
	دست و پا چلفتی
<b>Cackle</b>	



	قد قد کردن
<b>Cad</b>	
	نامرد
<b>Cadaver</b>	
	جسد
<b>Cajole</b>	
	با چرب زبانی (کسی را) قانع کردن
<b>Calamity</b>	
	فاجعه - مصیبت
<b>Calculate</b>	
	محاسبه کردن
<b>Call for</b>	
	خواستار شدن - نیاز داشتن (سزاوار بودن ، ایجاب کردن) ◦
<b>Call off</b>	
	لغو کردن ، کنسل کردن

## Call on

خواستار شدن (درخصوص افراد و به طور رسمی) -  
استفاده کردن ، بهره بردن

## Call upon

درخواست کردن

## Callous

سنگدل ، بی رحم

## Calumny

تهمت ، افترا

## Campus

محوطه دانشگاه یا مدرسه

## Cancel

باطل کردن

## Candid

رک ، صادق

## Candidate

	کاندیدا ، نامزد
<b>Candidly</b>	
	از روی بی ریایی ، خالصانه
<b>Candor</b>	
	صداقت
<b>Cannot afford</b>	
	نباید
<b>Capable</b>	
	توانا
<b>Capacity</b>	
	گنجایش ، ظرفیت
<b>Capativate</b>	
	مجدوب کردن - به دام انداختن
<b>Capitulate</b>	
	تسلیم شدن (از لحاظ نظامی) - تسلیم شدن ، تن دادن ♦ (غیر نظامی)

**Caprice**

هوس

**Capricious**

هوسباز، دمدمی مزاج ، بوالهوس

**Capsize**

واژگون کردن ، واژگون شدن ( درخصوص قایق و یا کشتی) ♦

**Capsule**

کیسول

**Captivate**

اسیر کردن - شیفتن - فریفتن

**Captive**

اسیر جنگی ، محبوس

**Capture**

ضبط کردن - تصرف کردن - تسخیر

**Carry out**

انجام دادن

## Cast

پرتو افکندن ، سایه انداختن - نگاه انداختن - ایجاد  
تردید کردن

## Castigate

به سختی (شدت) انتقاد یا تنبیه کردن

## Casual

بی توجه و بی تفاوت - غیر رسمی - موقتی

## Casualty

تلفات ( در جمع ) - قربانی

## Catastrophe

مصیبت، بلای ناگهانی، فاجعه

## Catch on

رایج و محبوب شدن ، فهمیدن

## Caustic

تند ، نیشدار ، زننده (در خصوص سخن و نوشته) -  
خورنده (در مورد مواد) ♦

## Cautious

محتاط

## Cease

متوقف کردن - دست کشیدن - توقف کردن

## Celebrated

مشهور - معروف

## Censor

سانسورچی ، سانسور کردن

## Censure

سرزنش ( سرزنش کردن ) ♦

## Censured

انتقاد - سرزنش کردن

## Centralized

متمرکز

**Century**

قرن

**Certainty**

یقین - اطمینان

**Cessation**

توقف - پایان

**Chagrin**

سرافندگی ، آزرده‌گی خاطر

**Challenge**

چالش (به چالش کشیدن) - به مبارزه طلبیدن

**Champion**

حمایت ، پشتیبانی

**Chaos**

بی‌نظمی ، هرج و مرج ، آشفتگی

**Chaotic**

آشفته

**Characteristic**

خصوصیت ، ویژگی

**Charity**

خیریه ، پولی که به افراد نیازمند داده میشود

**Chicanery**

حقه بازی

**Chief**

رئیس - عمده - مهم

**Chief engineer**

سر مهندس - مهندس ارشد

**Chiefly**

عمدتا

**Chiropractor**

پزشک متخصص دست یا پا

**Chronic**

مزمن - دیرپا



## Chronicle

رویدادشمار-نقل کردن-ثبت کردن

## Cinema

سینما

## Circulate

گشتن ، دور زدن

## Circumscribe

محدود کردن ، محدود و مشخص کردن

## Circumspect

محتاط (دقت در اجتناب از ریسک) - با احتیاط ، با تدبیر

## Circumstance

شرایط (در شکل جمع) ، چگونگی ، مقتضیات

## Circumvent

اجتناب کردن (خصوصاً به طور هوشمندانه و غیر قانونی) ♦

## Circumvents

غلبه کردن بر - چیزی را دور زدن

## Cite

ذکر کردن - نقل قول کردن - احضار کردن (به دادگاه) ♦

## Clandestine

سری ، پنهانی

## Clarify

توضیح دادن - روشن کردن

## Clarity

وضوح ، روشنی

## Clergy

روحانیت

## Client

موکل ، مشتری

## Clue

نشانه ، سرنخ

## Cluster

خوشه ، دسته بندی کردن

## Coalition

ائتلاف، پیوستگی، اتحاد موقتی

## Code

آیین نامه

## Coeducational

مدرسه یا دانشگاه مختلط

## Coerce

مجبور کردن / وادار کردن - به زور وارد کردن - تهدید کردن

## Coercion

فشار - زورگویی

## Coformity

پیروی - انطباق

## Cogent

مطلوب - دلخواه

## Cogent

متقاعد کننده ، دارای قدرت و زور

## Cognizant

آگاه ، باخبر

## Coherence

چسبیدگی، ارتباط ( مطالب )، وابستگی.

## Coherent

منسجم - دارای ارتباط منطقی - قابل فهم (در خصوص انسان) ♦

## Cohesion

اتحاد ، انسجام ، پیوستگی، چسبندگی، هم بستگی،  
جاذبه مولکولی.

## Coincide

همزمان بودن - مقارن بودن - مصادف شدن - منطبق  
بودن(شدن) ♦

## Coincident

واقع شونده در یکوقت - منطبق

## Collaborate

همکاری کردن - همدستی کردن با دشمن

## Collapse

فرو ریختن - از حال رفتن - واژگون کردن

## Colleague

همکار

## Collide

برخورد کردن

## Collude

تبانی کردن ، ساخت و پاخت کردن ، توطئه چیدن ،  
سازش کردن

## Collusion

تبانی ، سازش ، ساخت و پاخت ، هم نیرنگ ، بست و بند

## Colossal

عظیم ، غول پیکر

## Combine

## Come up with

ارائه کردن - یافتن (فکر کردن در خصوص یک ایده یا پاسخ) ، رسیدن به جواب یا راه حل

## Command

دستور دادن ، فرمان

## Commemorate

یادبود گرفتن

## Commence

آغاز کردن

## Commend

ستودن / تحسین کردن

## Commensurate

متناسب

## Commission

سفارش دادن ، ماموریت دادن - کمیسیون (گروهی از افراد) - کمیسیون (حق دلالتی) ♦

## Commit

مرتکب شدن ، سر سپردن

## Commitment

تعهد ، التزام ، ارتکاب

## Commodious

جادار، فراخ

## Commodity

کالا - خصوصیت ارزشمند ، محصول ، جنس

## Common

متعارف

## Commonplace

عادی - معمولی - حرف تکراری

## Commute

رفت و آمد کردن ( بین منزل و محل کار )

**Commuter**

مسافر هر روزه

**Comparatively**

نسبتا

**Compassion**

همدردی ، دلسوزی

**Compassionate**

دلسوز ، مهربان

**Compatibility**

سازگاری

**Compatible**

سازگار

**Compel**

مجبور کردن - وادار کردن

**Compensate**

جبران کردن - خسارت دادن



**Compensation**

جبران ، تاوان

**Compensatory**

جبرانی

**Compete**

رقابت کردن

**Competence**

صلاحیت ، شایستگی، کفایت ، سررشته

**Competent**

توانمند ، کارآمد ، شایسته ، صلاحیت دار

**Competitive**

رقابتی - جاه طلب - ارزان

**Compilation**

مجموعه ، گردآوری

**Compile**

گردآوری کردن ، تالیف

**Complacent**

از خود راضی

**Complaint**

شکایت ، گلایه

**Complement**

مکمل بودن ( بهتر جلوه کردن در کنار هم) ، مکمل

**Complex**

پیچیده - مجموعه

**Compliance**

پذیرش ، قبولی

**Complicated**

پیچیده

**Complication**

مشکل - معزل

**Compliment**

تعریف ، تحسین ، ستایش ، تعارف

## Comply

پیروی کردن - موافقت کردن - مطابق بودن

## Component

جزء - بخش - مولفه

## Components

مولفه ها

## Composure

آرامش

## Compound

ماده مرکب ، آمیز - بدتر کردن ، وخیم تر کردن - مرکب بودن (از) ، متشکل بودن (از) ♦

## Comprehend

درک کردن / فهمیدن

## Comprehensive

جامع

## Comprise

شامل بودن ، متشکل بودن (از) ، دربرداشتن - تشکیل  
دادن

## Compromise

توافق ، توافق کردن - عدول کردن ( دست کشیدن  
از ارزشها ، باورها، به مخاطره انداختن وجهه و آبرو و.. ) ،  
مصالحه ، سازش

## Compulsion

اجبار - انگیزه قوی و غیر قابل کنترل

## Compulsory

اجباری ، الزامی

## Con

فریب دادن

## Conceal

پنهان کردن - مخفی کردن

## Conceive

درک کردن ، تصور کردن - ابداع کردن - حمل کردن ،  
حامله شدن

## Conception

مفهوم ، تصور

## Concern

درگیر کردن - مرتبط بودن - نگران ساختن - نگرانی -  
دغدغه

## Concern with

پرداختن به ، در ارتباط با

## Concerned with

مربوط بودن - در ارتباط با... ♦

## Conciliation

میانجی گری - دلجویی

## Concise

فشرده ، مختصر

## Conclude

پایان دادن (ختم کردن) - نتیجه گیری کردن

## Conclusion

نتیجه

## Conclusive

قطعی - نهایی

## Concomitant

همراه (مقوله ای همزمان و در نتیجه موضوعی دیگر رخ میدهد). ♦

## Concord

سازش ، توافق

## Concrete

بتن - عینی

## Concur

موافقت کردن ، هم رای بودن - همزمان واقع شدن ،  
مصادف شدن

## Concurrent

همزمان (در یک وقت واقع شوند) ، موافق، متقارن ، همرو  
، هم رای

## Condemn

محکوم کردن - متهم کردن

## Condescend

منت گذاشتن - به رخ کشیدن (از موضع بالا برخورد  
کردن) ♦

## Condone

چشم پوشی کردن ، اغماض کردن

## Conducive

موجب شونده ، سودمند، مساعد، منجر شونده

## Conduct

انجام دادن - رفتار، رفتار کردن - رهبری کردن ارکستر  
- راهنمایی کردن ، هدایت کردن - مشایعت کردن ،  
رسانا بودن

## Conductor

	هدایت کننده ، راننده
<b>Confer</b>	
	تفویض کردن ، اعطا کردن
<b>Confess</b>	
	اعتراف کردن
<b>Confidant</b>	
	محرم راز - فرد مورد اعتماد
<b>Confident</b>	
	مطمئن
<b>Confidential</b>	
	محرمانه - سری
<b>Confine</b>	
	محدود کردن - محبوس کردن
<b>Confirm</b>	
	قطعی کردن - تایید و تصدیق کردن
<b>Conflict</b>	



تعارض (تعارض داشتن) - نزاع ، کشمکش (نزاع داشتن)  
- ستیزه ، نیرو مبارزه کردن

## Confluence

تلاقی - محل تلاقی

## Conform

تطبیق دادن ، پیروی کردن

## Conformance

مطابقت

## Conformity

مطابقت ، هم نوایی ، انتباق

## Confound

گیج کردن ، پریشان کردن

## Confront

مواجه شدن ، روبه رو شدن (با) ♦

## Congenial

خوشایند و مطلوب ، دوستانه ، هم سلیقه ، هم خو

## Congruous

شایسته و مناسب

## Conjecture

حدس زدن ، حدس

## Connive

نادیده انگاشتن و اجازه دادن ( درمورد رخدادهای بد ) -  
تبانی کردن

## Connoisseur

خبیره ، ماهر

## Connotation

معنی

## Conquer

فتح کردن ، تسخیر کردن - غلبه کردن - پیروزی یافتن  
(بر) (در جنگ) - فائق آمدن (بر مشکلات) ♦

## Conquest

غلبه ، پیروزی

**Conscience**

وجدان ، ضمیر، ذمه ، باطن ، دل

**Conscientious**

با وجدان - وظیفه شناس

**Conscious**

هشیار ، آگاه ، متوجه

**Consciously**

از روی قصد

**Consciousness**

هوشیاری

**Consensus**

اجماع (تصمیم مورد توافق) ، توافق عام

**Consent**

رضایت - رضایت دادن - موافقت

**Consequence**

پیامد ، نتیجه

**Consider**

درباره چیزی فکر کردن

**Considerate**

با ملاحظه - با درک و فهم

**Consist**

مرکب بودن از، شامل بودن

**Consistency**

پایداری - سازگاری

**Consistent**

باثبات - سازگار

**Consistently**

به طور مداوم

**Conspicuous**

اشکار - واضح ، مشهود

**Conspicuously**

آشکارا

## Conspire

هم پیمان شدن ، تبانی کردن ، توطئه چیدن برای کار بد ،  
در نقشه خیانت شرکت کردن

## Constant

ثابت - پیوسته - دائمی

## Constantly

پیوسته

## Consternation

آشفتگی ، حیرت ، نگرانی

## Constitute

محسوب شدن - تشکیل دادن - تاسیس کردن ( بنا  
نهادن ) ♦

## Constitution

قانون اساسی ( مجموعه قوانین ) ، بنیه ( از لحاظ سلامتی )  
، ساختار ، تاسیس ، تشکیل

## Constrain

	محدود کردن - تحمیل کردن
<b>Constraint</b>	
	محدودیت - قید
<b>Constrict</b>	
	تنگ شدن ، تنگ کردن - محدود کردن
<b>Construe</b>	
	تعبیر کردن ، تفسیر کردن
<b>Consult</b>	
	مشورت کردن ، مشاوره کردن
<b>Consultation</b>	
	مشاوره ، رایزنی
<b>Consume</b>	
	مصرف کردن - خوردن یا آشامیدن
<b>Consumer(s)</b>	
	مصرف کننده (گان) ♦
<b>Consumerism</b>	

مصرف گرایی

**Contagious**

مسری ، واگیردار

**Contaminate**

آلوده کردن - سرایت دادن

**Contemplate**

تفکر کردن

**Contemporary**

امروزی (مدرن) ، معاصر - هم دوره ، هم عصر

**Contempt**

بی حرمتی ، تحقیر ، اهانت ، خفت ، خواری

**Contend**

رقابت کردن - مدعی شدن ، ادعا کردن ( اصرار داشتن بر درستی چیزی) ، ستیزه کردن ، مخالفت کردن با

**Contend with something**

رسیدگی کردن به یک مشکل ، پرداختن به وضعیتی  
دشوار

## **Content**

راضی و خشنود - محتوا

## **Contented**

راضی ، قانع

## **Contention**

بحث ، مباحثه ، مجادله

## **Contentious**

بحث برانگیز ، ستیزه جو ، دعوایی

## **Contentment**

خرسندی ، رضایت

## **Contest**

رقابت ، رقابت کردن - مبارزه ، مبارزه کردن (تلاش کردن  
برای چیزی) - رد کردن ، اعتراض کردن

## **Context**



زمینه (شرایط) - متن (واژگانی که قبل و یا بعد از یک کلمه قرار میگیرند) ♦

## Contiguous

همجوار. نزدیک ، مجاور ، پیوسته ، متصل ، مربوط بهم

## Contract

قرارداد، پیمان ، منقبض کردن ، منقبض شدن

## Contradict

تناقض داشتن با ، مخالف بودن با

## Contradiction

تناقض - مخالفت - انکار - اختلاف

## Contradictory

ضد و نقیض - متناقض

## Contrary

برخلاف ، مغایر ، مخالف ، معکوس ، مغایر

## Contrast

مغایرت ، تقابل

## Contrastive

مقابل ، مخالف

## Contribute

کمک کردن ، مساعدت کردن ، اعطا کردن ( دادن پول ، کمک ، ایده و... ) - موجب شدن ، تاثیر داشتن - نوشتن ( برای روزنامه یا مجله ) ، شرکت کردن

## Controversial

بحث برانگیز

## Controversy

بحث ، ستیزه

## Convene

تشکیل جلسه دادن ، گرد آمدن ، دورهم جمع شدن

## Convenience

راحتی

## Convenient

مناسب (راحت) - نزدیک و در دسترس

**Convention**

عرف - همایش - قرارداد

**Conventional**

سنتی - متعارف

**Converse**

گفتگو کردن - برعکس - مخالف

**Convey**

رساندن (فکر، احساسات و ...) - منتقل کردن

**Convict**

محکوم کردن (مجرم شناختن) - محکوم ، مجرم

**Conviction**

محکومیت - اعتقاد ، عقیده

**Convince**

متقاعد کردن

**Cooperate**

همکاری کردن

**Coordinate**

هماهنگ کردن - مختصات

**Coordination**

هماهنگ کردن ، متناسب کردن

**Cope**

ازعهده چیزی برآمدن

**Cordial**

دوستانه (اما رسمی و مودبانه) ، صمیمی ، قلبی

**Cordially**

از صمیم قلب

**Corpse**

جنازه ، جسد

**Correspond**

مطابقت داشتن ، همخوانی داشتن - مکاتبه کردن ،

مطابق بودن ، برابر بودن

**Corroborate**

تأیید کردن ، اثبات کردن

**Corrobrate**

حمایت و تأیید کردن

**Corrode**

دچار خوردگی و زنگ زدگی شدن

**Corrosion**

خوردگی - زنگ زدگی

**Countenance**

چهره - پذیرفتن و تأیید کردن

**Counter**

مقابله کردن - تلافی کردن - شمارشگر - پیشخوان

**Counterbalance**

متعادل ساختن ، مقابله کردن

**Counterpart**

همتا ( {در جمع} همتایان ، قرین ، نقطه مقابل ) ♦

**Courtesy**

ادب و تواضع

**Covert**

پنهان ، پوشیده

**Covet**

میل به تملک چیزی کردن ، طمع به چیزی داشتن

**Craft**

مهارت ، ماهرانه ساختن (معمولا به وسیله دست) ♦

**Crafty**

ماهر ، حرفه ای

**Craven**

ترسو - از روی ترس

**Credible**

باور کردنی ، قابل اعتماد

**Credit**

اعتبار

**Criteria**

معیار ها ، ضوابط

## Criterion

معیار، ضابطه

## Critical

انتقادی - بسیار مهم - بحرانی

## Crucial

حیاتی ، بسیار مهم - وخیم ، بد ، بسیار سخت

## Culminate

انجامیدن (منجر شدن) ، منتهی شدن ، به اوج رسیدن

## Culpable

سزاوار سرزنش ، مقصر

## Culprit

مجرم ، مقصر

## Cultivate

زراعت کردن - کشت کردن ، توسعه دادن و تقویت کردن  
- توسعه و تقویت روابط

## Cumbersome

کند و دشوار (در خصوص سیستم ها و فرآیندها) -  
سنگین و بدبار

## Cumulative

تجمعی ، انباشته ، تراکمی

## Curious

کنجکاو - عجیب

## Currency

پول رایج - رواج

## Current

موجود ، جاری

## Current affairs

امور جاری

## Curriculum

برنامه آموزشی، آموزش برنامه ، دوره تحصیلات، برنامه  
تحصیلی.



## Curriculum vitae

رزومه (خلاصه‌های از سوابق کاری و تحصیلاتی) ♦

## Cursory

سرسری ، شتابزده ، باسرعت و بی دقتی

## Curtail

کاستن ، مختصر کردن

## Custody

سرپرستی (قیومیت) – بازداشت موقت

## Custom

سنت ، رسم

## Customary

معمول ، متعارف – رفتار همیشگی

## Cynical

بدبین

## Dab

پاک کردن – مالیدن

**Dabble**

آب بازی کردن

**Dabbler**

آماتور

**Dabs**

اثر انگشت

**Daddy longlegs**

بابا لنگ دراز

**Daffodil**

گل نرگس

**Daft**

احمق، دیوانه

**Daftness**

حماقت، خریّت

**Dagger**

خنجر، دشنه

**Dahlia**

گل کوبک

**Daily bread**

امرار معاش کردن

**Daintily**

با ظرافت

**Dainty**

ظریف

**Dairy**

لبنیات فروشی

**Dairy cattle**

گاوهای شیری

**Dairy farm**

دام پروری

**Dairy produce**

فرآورده های شیری

**Dairying**

گاوداری

**Dairyman**

کارگر گاورداری

**Data**

اطلاعات ، داده ها

**Dauntless**

بی پروا

**Daze**

مبہوت کردن

**Dealer**

دلال

**Deals with**

سر و کار داشتن با

**Dearth**

کمیابی و گرانی ، قحط و غلا ، کمبود

## Debacle

افتضاح ، رسوایی (یک عدم موفقیت تمار عیار خصوصا  
به دلیل ضعف برنامه ریزی و سازماندهی) ♦

## Debate

بحث ، مباحثه ، مناظره - بحث کردن

## Debilitating

تضعیف کننده

## Debris

آوار - خرده و شکسته های چیزی

## Debtor

بدهکار

## Decade

دهه ، دوره ده ساله

## Decadent

فاسد ، منحط ( دارای استانداردهای اخلاقی پایین ) ♦

## Decease

مرگ ، وفات

**Deceased**

متوفی

**Deceive**

فریب دادن ، اغفال کردن ، فریفتن ، گول زدن

**Decent**

مناسب و شایسته - مطابق با استانداردهای اخلاقی و  
اجتماعی - نجیب

**Deception**

فریب

**Deceptive**

فریبنده

**Decimate**

تلفات سنگین وارد کردن

**Declare**

اعلام کردن ، اظهار کردن (به صورت رسمی و علنی) ♦

## **Decline**

کاهش یافتن (افت کردن) - افول - رد کردن - نپذیرفتن

## **Decorum**

ادب ، نزاکت

## **Decrease**

کاهش دادن

## **Decree**

حکم - فرمان - مقدر کردن

## **Decrepit**

از کار افتاده (به دلیل عمر بالا و عدم نگهداری) ◦

## **Dedicated**

اختصاصی ، وقف شده

## **Deduce**

استنتاج کردن ، نتیجه گیری کردن

## **Deduct**

کسر کردن یا کم کردن

## Deduction

کاهش ، استنتاج

## Deem

پنداشتن ، قلمداد کردن

## Defect

نقص

## Defer

به تاخیر انداختن

## Deference

احترام و ادب

## Defiance

نافرمانی ، تمرد

## Defiant

متمرد (کسی که از فرمان یا دستور سرپیچی می کند).

## Deficiency

نقص ، کمی ، کمبود



**Deflect**

منحرف کردن - منحرف کردن

**Defraud**

کلاهبرداری کردن - فریب دادن

**Defy**

سرپیچی کردن - غیرقابل فهم و توصیف

**Degenerate**

تنزل یافتن ( بدتر شدن از لحاظ کیفی ) ، انحطاط یافتن

**Degrade**

تنزیل رتبه - پست کردن

**Dejected**

ناراحت و ناامید

**Delegate**

نماینده ، نماینده کردن یا اختیار کردن

**Delegated**

تفویض کردن ، محول کردن

**Deleterious**

مضر ، زیانبخش

**Deliberate**

عمدی ، عمدی - تفکر کردن ، تعمق کردن

**Delineate**

توصیف کردن

**Delinquent**

خلافکار - مجرم

**Delude**

فریب دادن ، اغفال کردن

**Demarcate**

حد و مرز چیزی را مشخص کردن ، تعیین حدود کردن

**Demographics**

جمعیت شناختی

**Demolish**

تخریب ، نابود کردن ، ویران کردن ، خراب کردن

## Demonstrate

نشان دادن، اشکار کردن - تظاهرات کردن - استدلال کردن

## Demote

تنزل دادن

## Denigrate

تحقیر کردن ، زیر سوال بردن

## Denote

دلالت داشتن ، حاکی بودن ، معنی دادن ، مشخص کردن ، علامت بودن

## Denounce

محکوم کردن ، انتقاد کردن

## Dense

فشرده ، انبوه

## Deny

انکار کردن - تکذیب کردن - اجازه ندادن - دریغ کردن

## Depart

ترک کردن ، عزیمت کردن ، راهی شدن ، رفتن

## Departmentalization

تقسیم بندی واحد های سازمانی

## Depict

به تصویر کشیدن ، نمایش دادن ، رسم کردن ، شرح دادن

## Deplete

کاستن - کاهش دادن

## Deplorable

بسیار بد

## Deplore

محکوم کردن - مردود دانستن - نادرست پنداشتن

## Depose

برکنار کردن (از قدرت) ♦

## Deposit

سپرده - امانت - واریز کردن

## Depreciate

کم بها شدن ، مستهلک کردن - ناچیز شدن

## Deprive

بی بهره کردن ، محروم کردن ، معزول کردن .

## Deride

مسخره کردن

## Derive

مشتق شدن از - بدست آوردن از چیزی - نتیجه گرفتن

## Derogatory

تحقیر کردن ، موهن

## Descend

پایین رفتن - نزوال کردن

## Descend from

به ارث رسیدن از - پایین آمدن از

## Descendants

نسل ، نواده

## Deserve

سزاوار بودن - استحقاق داشتن - شایستگی داشتن

## Deserving

شایسته

## Design

طراحی کردن ، طرح

## Designate

منصوب کردن (انتخاب رسمی فردی برای کاری) ، تعیین کردن - اختصاص دادن ، تخصیص دادن

## Desist

دست کشیدن

## Desperate

ناامید (که میتواند دست به هر کاری بزند) - خیلی شدید یا بد - شدیداً تمایل یا نیاز به چیزی داشتن

## Desperately

به شدت

**Despite**

متنفر بودن

**Despondent**

ناامید و دلسرد

**Destitute**

فقیر

**Desultory**

بی برنامه (جسته و گریخته) ♦

**Detach**

جدا کردن - اعزام کردن

**Detached**

مجزا

**Detain**

در بازداشت نگه داشتن - توقیف کردن - معطل کردن

**Detect**

تشخیص دادن - کشف کردن

**Detectable**

قابل تشخیص یا اکتشاف

**Deter**

بازداری کردن ، جلوگیری کردن

**Deteriorate**

بدتر شدن ، رو به زوال بودن

**Determine**

تعیین کردن

**Determined**

مصمم

**Deterrence**

بازداری - منع از راه تهدید - بازداشت

**Detest**

تنفر و بیزار بودن

**Detour**

راه انحرافی



**Detract**

کاستن (از)

**Detriment**

آسیب ، ضرر

**Detrimental**

مضر ، زیان آور

**Devastate**

خراب کردن ، ویران کردن ، تخریب کردن

**Deviate**

منحرف شدن (کردن) ♦

**Device**

وسیله ، طرح ، تدبیر

**Devise**

ابداع کردن - اختراع کردن

**Devoid**

خالی ، عاری ، تهی (از) ♦

**Devote**

وقف کردن ، اختصاص دادن

**Devotion**

ایثار

**Devour**

بلعیدن - نابود کردن (درکام خود فرو بردن) ♦

**Dexterity**

مهارت ، چیره دستی

**Diagnose**

تشخیص دادن (بیماری ، مشکل و...) ♦

**Diagnosis**

تشخیص

**Diatribes**

انتقاد تند

**Dichotomy**

دوگانگی (اختلاف) ♦

## Dictum

گفته (نقل قول از اشخاص برجسته) ، حکم ، رای ، چیزی  
که صحتش مورد پذیرش است. ♦

## Didactic

آموزشی و آموزنده

## Differential

تمایزی

## Diffident

کم رو (فاقد اعتماد به نفس) ، خجالتی

## Diffuse

پخش کردن

## Diffusion

پراکندگی ، انتشار ، پخش

## Dignity

وقار - متانت

## Digress

منحرف شدن (از موضوع اصلی) ♦

## Digression

گریز

## Dilemma

دو راهی - مخمسه

## Diligent

سخت کوش، کوشا، کوشنده، ساعی، پشت کاردار

## Dimension

اندازه - بعد، جنبه - اهمیت

## Diminish

کاهش یافتن - کاهش دادن - کم کردن - پایین آوردن

## Disabuse

از اشتباه در آوردن

## Disadvantage

عدم مزیت، ایراد، عیب

## Disallow

قبول نکردن

**Disarmament**

خلع سلاح

**Disarray**

نابسامانی ، بی نظمی

**Disaster**

فاجعه ، مصیبت ، بدبختی ، سیاه بختی ، بلاء ، فاجعه ،  
حادثه بد

**Discard**

دور انداختن ، ول کردن

**Discern**

پی بردن (فهمیدن)، تشخیص دادن

**Discerning**

تیزبین (دارای قدرت تشخیص و نظارت خوب)

**Discharge**

مرخص کردن ( اجازه خروج دادن ) - بیرون ریختن ،  
تخلیه

## Discipline

انضباط ، منضبط کردن - تنبیه کردن - رشته تحصیلی

## Discipline myself / yourself to

ایجاد کنترل بر روی رفتار (خودم / خودت) ، عادت دادن

## Disclose

آشکار کردن / فاش کردن - افشا کردن

## Discord

ناسازگاری ، عدم توافق

## Discreet

با احتیاط - محتاط (معمولا با حفظ اطلاعات) ♦

## Discreetly

پنهانی - به شکلی محتاطانه

## Discrepancy

اختلاف - مغایرت

## **Discrepancy-disparity**

اختلاف - شکاف

## **Discrete**

جدا - مجزا

## **Discretely**

به صورت پراکنده - به طور مجزا

## **Discretion**

نظر، رای، صلاح‌دید، بصیرت، احتیاط

## **Discretionary**

احتیاطی، بصیرتی

## **Discriminate**

تبعیض قائل شدن - تمایز قائل شدن (تشخیص تفاوت) ♦

## **Discriminate on the basis of something**

تبعیض قائل شدن بر مبنای چیزی

## **Disdain**

به دیده تحقیر نگریستن

**Disease**

بیماری

**Disembark**

پیاده شدن - بار تخلیه کردن

**Disenchantment**

یاس

**Disguise**

تغییر قیافه دادن - پنهان ساختن ، تغییر چهره یا لباس  
دادن

**Dismal**

غمگین

**Dismantle**

اوراق کردن - کنار گذاشتن (خلاص شدن از) یک  
سیستم ، سازمان و...

**Dismiss**



از سر بیرون کردن (به دلیل ناچیز شمردن) - اخراج  
کردن ، رد کردن ، مرخص کردن

## Disorder

بی نظمی ، نابسامانی - بیماری ، اختلال - آشوب ،  
اغتشاش (اعتراضات مردمی) ♦

## Disparate

متفاوت (از هر جهت) ♦

## Dispel

برطرف کردن

## Dispersal

پخش - انتشار

## Disperse

پراکنده کردن - پخش کردن ، متفرق کردن

## Dispersion

پراکندگی

## Disposal

انهدام(زباله) - خنثی سازی

## Dispose

از دست چیزی - مایل کردن - مستعد کردن (of) 0  
خلاص شدن ( با حرف اضافه

## Dispose of something

از دست (شر) چیزی خلاص شدن - چیزی را فروختن

## Dispose somebody to/towards something

مستعد کردن شخصی به چیزی

## Disposed

مایل - مستعد - تنظیم شده

## Dispute

بحث کردن ، مجادله کردن ، بحث ، مشاجره ، نزاع

## Disregard

نادیده گرفتن - رعایت نکردن - بی احترامی

## Disrupt

	مختل کردن
<b>Disruption</b>	
	قطع ، شکستن
<b>Disseminate</b>	
	منتشر کردن ، اشاعه کردن
<b>Dissemination</b>	
	توزیع ، انتشار
<b>Dissent</b>	
	اختلاف نظر داشتن ، مخالفت
<b>Distinct</b>	
	متمایز ، مجزا ، متفاوت - کاملا واضح وقابل توجه
<b>Distinction</b>	
	فرق ، امتیاز ، تمایز
<b>Distinctive</b>	
	مشخص
<b>Distinguish</b>	

تشخیص دادن - تمایز قائل شدن - برجسته و ممتاز  
کردن

## **Distort**

از شکل طبیعی خارج کردن ، بد شکل کردن - تحریف  
کردن

## **Distract**

حواس کسی را پرت کردن ، گیج کردن

## **Distraught**

پریشان خاطر ، آشفته

## **Distress**

پریشانی ، آزرده گی ( آزرده کردن ) ، مضطرب کردن

## **Distribute**

توزیع کردن

## **Distribution**

توزیع

## **Divergence**

واگرایی - انحراف

**Diverse**

گوناگون

**Diversification**

گوناگونی

**Diversity**

تنوع

**Divide**

جدا کردن ، تقسیم کردن

**Divine**

خدایی - الهی

**Divulge**

فاش کردن 'بر ملا کردن

**Docile**

مطیع

**Doctrine**

	اصول ، مکتب
<b>Document</b>	
	سند
<b>Domain</b>	
	دامنه ، حیطه ، قلمرو
<b>Domestic</b>	
	داخلی (وطنی ، میهنی) - خانگی
<b>Domicile</b>	
	مسکن ، محل اقامت
<b>Dominant</b>	
	چیره و مسلط - برتر - غالب
<b>Dominate</b>	
	چیره شدن ، حکمفرما بودن ، تسلط داشتن ، تفوق یافتن
<b>Domination</b>	
	چیره ، تسلط داشتن
<b>Dormancy</b>	

رکود ، کمون ، نہفتگی

## Dormant

غیرفعال (دارای پتانسیل فعال شدن) - خاموش ، خوابیدہ ، خفته ، ساکت

## Doubt

شک و تردید - تردید داشتن

## Doubtful

مشکوک ، مردد

## Dovetail

جفت و جور شدن ، ہماہنگ کردن

## Downright

کاملاً - خیلی زیاد

## Downstream

پائین دست

## Drab

یکنواخت و خستہ کنندہ - بی رنگ و روح - ملالت اور

## Dramatic

شدید و هیجان برانگیز - مربوط به هنرهای نمایشی ،  
نمایشی - چشمگیر

## Dramatically

به طور چشمگیری

## Drastic

شدید (و ناگهانی) ♦

## Draw

کشیدن ، دریافت کردن

## Drawback

ایراد ، نقطه ضعف ، کشیدن معکوس

## Dread

دلهره داشتن (دلهره) ، دلواپس بودن (دلواپسی) ♦

## Drench

خیس کردن

## Driving



	محرک
<b>Drought</b>	
	آدم خرابکار
<b>Drudgery</b>	
	کار پرزحمت
<b>Drug</b>	
	دارو ، ماده مخدر
<b>Dubious</b>	
	مشکوک
<b>Due</b>	
	مورد انتظار - بدهی (قابل پرداخت)
<b>Due to</b>	
	به دلیل ، ناشی از
<b>Dull</b>	
	کسل کننده
<b>Dupe</b>	



**Each**

هر - هر یک

**Each other**

همدیگر، یکدیگر

**Eager**

مشتاق، علاقمند

**Eager beaver**

آدم خرکار

**Eagerly**

با اشتیاق، با ذوق و شوق

**Eagerness**

اشتیاق، علاقه

**Ear drops**

قطره گوش

**Eardrum**

پرده گوش

**Eared**

گوش دار، دسته دار

**Earlier**

زودتر، پیشتر

**Earliest**

نخستین، اولین

**Earlobe**

نرمه گوش

**Early bird**

آدم سحر خیز

**Early warning**

هشدار دهنده

**Earmuffs**

روگوشی

**Earn**

درآمد داشتن

**Earned income**

پول زحمت کشیده

**Earner**

نان آور

**Ease**

سادگی - راحت کردن

**Ebullient**

سرحال ، شاداب

**Eccentric**

عجیب و غیرمتعارف

**Economical**

مقرون به صرفه

**Edifice**

عمارت (ساختمان بزرگ و باشکوه) ♦

**Editor**

ویراستار

**Efface**

پاک کردن - فراموش کردن

**Efficacy**

اثر بخشی ، کارآمدی

**Efficiency**

کارآیی

**Effort**

تلاش

**Effrontery**

جسارت ، گستاخی

**Egotist**

مغرور ، خودخواه

**Egregious**

بسیار بد ، فاحش

**Elaborate**

استادانه درست کردن - پرجزییات - مفصل - پیچیده -  
توضیح دادن

## **Elapse**

سپری شدن (زمان) ♦

## **Elation**

وجد ، شغف

## **Elevate**

بلند کردن ، ارتقاع دادن

## **Elicit**

بیرون کشیدن و بدست آوردن (معمولا بیرون کشیدن  
اطلاعات و یا ایجاد واکنش) ، استنباط کردن

## **Eligible**

واجد شرایط ، ذیصلاح

## **Eliminate**

حذف کردن - برطرف کردن - زدودن

## **Elite**

نخبه (ثروتمند ترین ، قدرتمندترین و یا تحصیل کرده ترین اقشار جامعه) ♦

## Elitism

نخبه گرایی

## Elucidate

توضیح دادن ، روشن کردن

## Elude

دست نیافتن - گریختن - اجتناب کردن

## Elusive

دست نیافتنی (افراد ، مفاهیم و ایده ها و ...) ♦

## Emaciated

بسیار لاغر (ناشی از گرسنگی و بیماری) ♦

## Emanate

نشان دادن - نشات گرفتن

## Emancipate

آزاد کردن ، رها کردن



**Embark**

سوار شدن - بار زدن

**Embark on**

شروع و آغاز کردن

**Embellish**

تزئین کردن ، آراستن

**Embezzle**

اختلاس کردن

**Embezzlement**

اختلاس - دزدی

**Embody**

مجسم ساختن - شامل شدن ، دربرداشتن - قرار داشتن

**Embrace**

در آغوش گرفتن - شامل بودن

**Embroid**

گرفتار کردن ، درگیر کردن

## **Emerge**

پدیدار شدن ، نمایان شدن ، بیرون آمدن

## **Emergence**

غیرمنتظره ، حتمی - ظهور - رهایی از مشکلات

## **Emergency**

اضطراری ، غیر منتظره

## **Emergent**

حاصل شونده ، برآیند

## **Eminent**

بزرگ ، والا مقام ، برجسته

## **Emphasize**

تاکید کردن

## **Emphatic**

موکد ، تاکید شده ، قاطع

## **Empirical**

تجربی (متکی بر مشاهده و تجربه و نه متکی بر تئوری) ♦

## Employee

کارمند

## Emulate

تقلید کردن ، الگو قرار دادن ، هم چشمی کردن با ،  
رقابت کردن با

## Enact

تصویب کردن (تبدیل کردن به قانون) - اجرا کردن

## Encompass

در بر گرفتن - در بر داشتن - شامل شدن - دارا بودن

## Encounter

مواجهه شدن ، برخورد - روبرو شدن با فردی (بطور  
غیرمنتظره) ♦

## Encourage

تشویق کردن - ترغیب کردن ، دلگرمی دادن

## Encumber

مختل کردن ، دشوار ساختن - بازداشتن - دست و پاگیر شدن (به دلیل بزرگی یا وزن زیاد) - اسباب زحمت شدن

## Encyclopedia

دایره المعارف ، فرهنگ نامه

## Endeavor

سعی کردن - تلاش

## Endemic

ا(در خصوص یک بیماری یا وضعیت) بومی

## Endorse

حمایت کردن - تایید کردن - پشت نویسی کردن -  
صححه گذاردن

## Endow

وقف کردن

## Endowment

وقف - اهدا - استعداد

## Endure

تحمل کردن ، متحمل شدن - دوام آوردن ، پا برجا ماندن  
، تاب آوردن

## Enduring

باوام ، پرتاقت

## Enervate

خسته و بی رمق کردن

## Engage

مشغول یا درگیر کاری بودن - جلب کردن (توجه ،علاقه  
و ...) - استخدام کردن - نامزد کردن

## Engender

باعث شدن ، موجب شدن

## Engrossed

مجدوب

## Enhance

ارتقا دادن - بهبود بخشیدن - بالابردن ، زیاد کردن

## Enhancement

افزایش - بالابردن یا ارتقا دادن در کیفیت ، ارزش ،  
یا محدوده

## Enhancer

فرد یا چیزی که موجب ارتقا یا بهبود چیز دیگری میشود.  
، تقویت (کننده) - بهبود (دهنده) ♦

## Enigma

معما ، آدم اسرار آمیز ، چیستان

## Enlargement

توسعه

## Enormous

عظیم ، بزرگ

## Enrich

غنی و توانمند کردن

## Entail

مستلزم بودن ، شامل شدن

## Enterprising

خلاق (خصوصاً در زمینه کسب درآمد) ♦

## Enthusiasm

شور و شوق

## Enthusiastic

پرشور و شوق

## Entire

کل ، تمام ، کامل

## Entitle

حق دادن ( محق کردن ) - نامیدن ( لقب دادن ) ، نام  
نهادن ، عنوان دادن

## Entity

نهاد ، موجودیت مستقل ، موجود

## Entrepreneur

کارآفرین

## Envision

تصور کردن - پیش بینی کردن

**Envy**

حسادت - حسادت کردن

**Ephemeral**

موقتی ، زودگذر، کوتاه زمان، ناپایدار، گذرا

**Epidemic**

همه گیر

**Epitome**

مظهر ، تجلی

**Equilibrium**

تعادل

**Equitable**

منصفانه و منطقی ، عادلانه

**Equivocal**

دو پهلو ، مبهم ، دارای ابهام ، نا معلوم

**Era**

عصر ، دوره زمانی



**Eradicate**

ریشه کن کردن

**Erode**

دچار فرسایش شدن - تحلیل رفتن

**Erratic**

نامنظم و بی برنامه - غیر قابل پیش بینی

**Erudite**

دانشمند ، فاضل

**Escalate**

بالا گرفتن ، فزونی یافتن ، تشدید شدن

**Escape / flee / run away**

فرار کردن

**Essential**

ضروری

**Establish**

تاسیس کردن ، بنا نهادن ، دایر کردن - برقرار کردن ، پی  
بردن ( به واقعیتها - جا انداختن ) ( ایجاد ذهنیت در  
سایرین ) ♦

**Esteem**

عزت نفس

**Estimate**

محاسبه کردن ، قضاوت

**Etc.**

و غیره

**Ethics**

اصول اخلاقی ، اخلاقیات

**Ethnic**

قومی ، نژادی

**Ethnics**

اصول اخلاقی

**Eulogy**

مدح ، ستایش

## Euphemism

حسن تعبیر ، تعبیر خوب از موضوعی بد

## Euphemistis

مودبانه

## Evacuate

تخلیه کردن ( تخلیه کردن مردم از جایی خطرناک به  
موقعیتی امن ) ♦

## Evade

طفره رفتن (شانه خالی کردن) از، فرار کردن از - دست  
نیافتن ، درک نکردن

## Evanescent

زود گذر ، گذرا

## Event

اتفاق ، مسابقه

## Eventual

نهایی - بعدی

**Eventually**

سرانجام ، بالاخره

**Evidence**

گواه ، مدرک ، شاهد

**Evolve**

تکامل یافتن ، نمو کردن

**Exacerbate**

بدتر کردن

**Exaggerate**

اغراق کردن ، مبالغه کردن

**Exaggeration**

اغراق - مبالغه - غلو

**Exalt**

ستودن ، تعالی بخشیدن (ارتقاء دادن جایگاه یک شخص)

♦

**Exceed**

متجاوز شدن - بیشتر بودن - بیش از حد شدن

**Excel**

برتر و بهتر بودن

**Except**

به جز ، غیر از

**Excess**

فزونی ، زیادی ، مازاد

**Excessive**

بیش از حد ، بیش از اندازه ، مفرط

**Exchange**

معامله

**Exclude**

جلوگیری کردن - نادیده گرفتن

**Exclusion**

محرومیت ، ممانعت

## Exclusive

اختصاصی ، انحصاری - اعیانی (گران قیمت و قابل استفاده توسط افراد ثرتمند) - بدون در نظر گرفتن ، فاقد

## Exclusively

منحصرا ، فقط

## Excruciating

طاقت فرسا

## Exculpate

تبرئه کردن

## Exempt

معاف کردن ، بخشودن

## Exert

اعمال کردن ، به کار بردن

## Exhaust

بطور کامل مصرف کردن - کسی را کاملا خسته کردن -  
لوله آگزوز - دود آگزوز

**Exhibit**

نمایش دادن - کالای نمایشی

**Exhilarate**

مسرور کردن

**Exhort**

تشویق و ترغیب کردن

**Existence**

وجود

**Expand**

گسترش یافتن - توسعه دادن - منبسط شدن - بسط یافتن

**Expedient**

مصلحت آمیز (و بعضا غیر اخلاقی) ، مقتضی ، مناسب

**Expedite**

تسریع کردن - تعجیل کردن

**Expedition**

تسریع، تعجیل - سفر، اردو کشی، هئیت اعزامی.

## Expenditure

هزینه - مخارج

## Expensive

گران

## Expertise

مهارت، خبرگی

## Expire

منقضی شدن - سپری شدن - اعتبار تمام شدن

## Explicit

روشن، صریح، واضح

## Exploit

بکار انداختن، استخراج کردن، بهره برداری کردن از،  
استثمار کردن - جبران کردن - خسارت دادن

## Explore

بررسی کردن



## Expose

در معرض قرار دادن ، برملا کردن ، افشا کردن

## Exposed

تاثیر پذیر - آسیب پذیر

## Expository

نمایشی

## Exposure

در معرض گذاری ، افشا

## Expound

شرح دادن با جزییات - تفسیر کردن - به تفصیل شرح دادن

## Extant

موجود ، چیز قدیمی که هنوز موجود میباشد ، دارای هستی ، باقی مانده

## Extemporaneous

فی البداهه ، بدون آمادگی قبلی

**Extensive**

گسترده - فراگیر - کامل - جامع

**Extent**

مقدار ، اندازه ، وسعت ، فراخی

**Extent of**

حد - میزان

**Extinct**

ازبین رفته ، منقرض

**Extinction**

انقراض

**Extinguish**

خاموش کردن - منقرض کردن

**Extol**

تحسین کردن ، ستودن ، تمجید

**Extort**

اخاذی کردن ، به زور ستاندن

**Extract**

بیرون کشیدن - استخراج کردن

**Extraneous**

نامربوط - بیرونی ، غیر اصلی ، فرعی

**Extravagant**

اسراف آمیز (افراط در هزینه کردن و یا استفاده کردن از چیزی) ، عجیب ، غیر معقول ، گزاف

**Extricate**

در آوردن ، خلاص کردن

**Exuberant**

سرزنده ، پرانرژی

**Fab**

عالی - محشر

**Fabian**

فرسایشی

**Fable**

	قصه، حکایت
<b>Fabled</b>	
	افسانه ای
<b>Fabric</b>	
	پارچه، بافت
<b>Fabricate</b>	
	بهم بافتن - سر هم کردن - جعل کردن - ساختن
<b>Fabricated</b>	
	ساختگی، جعلی
<b>Fabulous</b>	
	عالی، شگفت انگیز - عظیم (در مقدار یا اندازه) ♦
<b>Fabulously</b>	
	به طور باورنکردنی
<b>Facade</b>	
	نما
<b>Face flannel</b>	

	لیف حوله ای
<b>Face-cloth</b>	
	لیف
<b>Faceless</b>	
	گمنام
<b>Face-lift</b>	
	کشیدن پوست صورت
<b>Face-saver</b>	
	مایه حفظ آبرو
<b>Face-saving</b>	
	به منظور حفظ آبرو
<b>Facet</b>	
	جنبه - وجه
<b>Facetious</b>	
	شوخی (غیر جدی در خصوص مسائل جدی)
<b>Facetiously</b>	

با مسخرگی

**Facilitate**

تسهیل کردن ، آسان کردن

**Facilities**

تسهیلات ، امکانات

**Facility**

وسیله ، امکان

**Faith**

ایمان ، اعتقاد

**Faithful**

باوفا ، با ایمان

**Fake**

جعلی - تقلید کردن - پیچیدن

**Fallacious**

غلط ، سفسطه آمیز

**Fallacy**

اعتقاد رایج و غلط ، استدلال غلط ، سفسطه

## Falter

ضعیف شدن - دودل شدن (تردید کردن) - تلو تلو  
خوردن - با تزلزل راه افتادن

## Fame

شهرت

## Famine

قحطی ، خشکسالی

## Fanatic

شخص متعصب، دارای احساسات شدید

## Fanatical

متعصب

## Fanaticism

تعصب ، کوته فکری

## Fantastic

خیلی خوب ، عالی ، محشر - تخیلی

## Fascinate

دلربایی کردن - شیفته و مجذوب کردن ، مجذوب ساختن

## Fastidious

سخت گیر ، مشکل پسند - وسواسی (خصوصاً درمسائل بهداشتی) ♦

## Fatal

مهلك و كشنده

## Fatality

مرگ و میر ، تلفات (در جمع) ♦

## Fatigue

خستگی

## Fault

گناه ، اشتباه ، خطا

## Faulty

معیوب

## Feasibility



	امکان پذیری
<b>Feasible</b>	
	امکانپذیر، شدنی
<b>Feasibly</b>	
	به طور امکان پذیر
<b>Feature</b>	
	ویژگی ، مشخصه ، جلوه ، منظر
<b>Feeble</b>	
	ضعیف ، ناتوان
<b>Feign</b>	
	وانمود کردن - تظاهر کردن - جعل کردن
<b>Fertile</b>	
	حاصلخیز - دارای قابلیت تولید نسل
<b>Fertilize</b>	
	بارور کردن ، حاصلخیز کردن
<b>Fertilizer</b>	

	کود
<b>Fervent</b>	
	پر تب و تاب ، پر حرارت
<b>Fiasco</b>	
	افتضاح ، ناکامی مفتضحانه
<b>Fiction</b>	
	افسانه ، خیال
<b>Fictional</b>	
	تخیلی و خیالی
<b>Fictitious</b>	
	تخیلی ، غیر واقعی
<b>Fidelity</b>	
	وفاداری - پایبندی
<b>Fierce</b>	
	خشن - شدید و قوی
<b>Figure out</b>	

فهمیدن ، پی بردن

**Final**

نهایی ، قطعی

**Finance**

تامین مالی کردن - امور مالی

**Financial**

مالی

**Find out**

پی بردن ، فهمیدن (در جریان قرار دادن) ♦

**Fixture**

لوازم

**Flabbergasted**

بهت زده ، شگفت انگیز

**Flagrant**

وقیح ، فاحش

**Flamboyant**

پر زرق و برق

**Flaunt**

بالیدن ، به رخ کشیدن

**Flaw**

عیب - نقص - کاستی

**Fledgling**

تازه کار (نوپا و فاقد تجربه) ♦

**Flourish**

رشد کردن ، شکوفا شدن ، شکفتن - تزیین کردن

**Flout**

زیر پا گذاشتن ، تخطی کردن (از قانون ، اصول و ...) ، بی احترامی کردن ، اهانت کردن ، مسخره کردن

**Flow**

جریان

**Fluctuate**

نوسان کردن

**Flux**

ناپایداری

**Foment**

برانگیختن ، دامن زدن

**Forbid**

ممنوع کردن ، منع کردن

**Forbidden**

ممنوع ، محروم کردن

**Forego**

منصرف شدن از

**Forestall**

پیش دستی کردن (بر) (جلوگیری از انجام عملی با زودتر اقدام کردن) ، جلوگیری کردن

**Forfeit**

جریمه ، زیان ، جریمه دادن ، واگذار کردن ، تاوان ، تاوان دادن (از دست دادن حق یا مالکیت) ♦

## Formidable

با ابهت - مهیب - هولناک - سخت - نیرومند - دشوار -  
ترسناک

## Forsake

ترک کردن (ترک کردن افراد) - رها کردن ، دست  
کشیدن

## Forte

نقطه قوت ، هنر و مهارت ، جنبه قوی

## Forthcoming

قریب الوقوع ، نزدیک ، در شرف ، آینده - دوستانه و  
کمک کننده (مایل به دادن اطلاعات) - موجود ، تامین  
شده

## Forthwith

فورا

## Fortify

تقویت و نیرومند کردن ، مستحکم کردن

## Fortitude

شجاعت ( در دوره طولانی ، مقاومت و استقامت ) ،  
نستوهی

## Fortuitous

اتفاقی ، تصادفی (در خصوص موارد مطلوب) ♦

## Fortunate

خوش شانس

## Foster

پروراندن (کمک به رشد و توسعه چیزی کردن) ، پرورش  
دادن - مراقبت و نگهداری از یک کودک

## Found

تاسیس کردن / بنا نهادن - مبتنی بودن

## Foundation

شالوده ، پایه ، پی ، پی ریزی ، اساس ، بنیاد ، تاسیس ، بنیان  
، بنگاه ، موسسه خیریه . بنیاد ، شالوده ، تاسیس

## Foundational

	بنیادین
<b>Founder</b>	
	موسس
<b>Fragile</b>	
	شکننده - ظریف و ترد
<b>Fragility</b>	
	شکنندگی
<b>Fragment</b>	
	تکه - جزء - خرد شدن
<b>Frail</b>	
	نحیف ، شکننده
<b>Frank</b>	
	رک ، راستگو ، روراست ، صریح
<b>Fraudulent</b>	
	تقلبی - ریاکارانه
<b>Fraught</b>	



آکنده (از) ، مملو (از) - دلواپس کننده ، اضطراب آمیز

**Frequent**

مکرر

**Friction**

اصطکاک - ناسازگاری

**Frigid**

خیلی سرد

**Frontier**

مرز - مرزی

**Frugal**

صرفه جو - مقتصد

**Fruit**

میوه

**Fruitless**

بی ثمر ، بی بهره

**Frustrate**

دلسرد کردن ، مانع شدن

## Frustration

ناامیدی ، محرومیت

## Fugitive

فراری

## Fulfil

دست یافتن ، محقق گردیدن - برآورده کردن (ارضا کردن)

## Fulfill

محقق ساختن

## Fulsome

تملق آمیز (افراط در تحسین کردن چیزی) ♦

## Fundamental

اساسی - بنیادی

## Fundamentally

اساساً

## Further

بیشتر ، بعدی ، دیگر ، اضافی - بعلاوه ، دورتر - ادامه  
دادن ، پیش ردن ، پیشرفت کردن ، کمک کردن به

## Furtive

پنهانی

## Gab

وراجی - ور زدن

## Gabardine

پارچه گاباردین

## Gabble

جویده جویده حرف زدن

## Gabled roof

شیروانی

## Gad

پرسه زدن، ول گشتن

## Gadfly

	خرمگس
<b>Gadget</b>	
	ابزار، وسیله
<b>Gadgetry</b>	
	وسایل، لوازم
<b>Gaffe</b>	
	گاف، اشتباه فاحش
<b>Gaffer</b>	
	سرکارگر
<b>Gaga</b>	
	حرفت
<b>Gaggle</b>	
	گله
<b>Gaiety</b>	
	شادی
<b>Gaily</b>	

	با شادی
<b>Gaine</b>	
	به دست آوردن
<b>Gainful</b>	
	سودآور
<b>Gainsay</b>	
	انکار کردن
<b>Gait</b>	
	طرز راه رفتن
<b>Gaiter</b>	
	ساق بند
<b>Gallant</b>	
	شجاع
<b>Gamut</b>	
	حیطه ، طیف ، وسعت ، حدود
<b>Garner</b>	

جمع آوری کردن - انباشتن

**Garrulous**

پر حرف ، پرچانه

**Gender discriminate**

تبعیض جنسیتی

**Generalist**

عمومی

**Generate**

بوجود آوردن - تولید کردن خصوصا انرژی

**Generation**

تولید ، نسل

**Genuine**

اصل ( درمقابل تقلبی ) - صادقانه

**Germane**

مربوط ، مرتبط

**Germinate**

شروع به رشد کردن ، جوانه زدن (درخصوص دانه) -  
شکوفا شدن

## Germination

رویش ، جوانه زنی ، سبز شدن

## Gesture

ژست

## Get rid

خلاص شدن از شر

## Gigantic

غول پیکر ، بسیار بزرگ ، عظیم

## Glance

نگاه گذرا ، نگاهی انداختن

## Gleam

نور ضعیف

## Glean

جمع اوری اطلاعات (به سختی) ♦

**Glimpse**

نظر اجمالی

**Gloomy**

تیره تار ، تاریکی

**Go through**

تجربه کردن ، متحمل شدن

**Goad**

تحریک کردن (به واکنش نشان دادن) ♦

**Goodbye**

خدا حافظ

**Gorgeous**

بسیار زیبا

**Gossip**

شایعه ، سخن چینی ، بدگویی

**Govern**

حکومت کردن ، اداره کردن



## Gradually

تدریجا - به تدریج

## Grant

اعطا کردن ( در اختیار قرار دادن یا خواسته ای را اجابت کردن ) - پذیرفتن ، تصدیق کردن - بورس ( مبلغی پول به عنوان کمک هزینه ) ♦

## Granted

اعطا شده ، مفروض

## Grasp

محکم در دست گرفتن - استفاده کردن از فرصت ها - درک کردن و فهمیدن

## Grateful

سپاسگزار

## Gratify

خشنود کردن ، راضی کردن

## Gratifying

لذت بخش

**Gratitude**

سپاسگزاری - تشکر

**Gratuitous**

بلاعوض - بی دلیل - غیر ضروری - فاقد توجیه

**Greed**

حرص 'طمع

**Greedy**

حریص یا طماع

**Gregarious**

اجتماعی (آدم بجوش و اهل معاشرت) ♦

**Grotesque**

عجیب و ناخوشایند / خیلی زشت

**Grounds**

دلیل ، مبنا

**Grumpy**

	بدخلق
<b>Guide</b>	
	خاموش کردن ، عطش را فرو نشانیدن
<b>Guilt</b>	
	گناه ، جرم ، تقصیر
<b>Guilty</b>	
	گناهکار(بودن) - مجرم(بودن)
<b>Gullible</b>	
	ساده لوح
<b>Haberdasher</b>	
	خرازی فروش - فروشنده لوازم خیاطی
<b>Haberdashery</b>	
	خرازی، فروشگاه لوازم خیاطی
<b>Habit</b>	
	عادت، خصلت
<b>Habitable</b>	

	قابل سکونت
<b>Habitat</b>	
	زیستگاه ، بوم ، محل سکونت
<b>Habitation</b>	
	سکونت
<b>Habit-forming</b>	
	اعتیاد آور
<b>Habitual</b>	
	عادی، معمولی
<b>Habitually</b>	
	از روی عادت
<b>Habituate</b>	
	عادت دادن
<b>Habitude</b>	
	خلق و خو
<b>Habitue</b>	

	مشتري دائمی
<b>Hacking cough</b>	
	سرفه خشک
<b>Hacking jacket</b>	
	کت سوارکاری
<b>Hackney</b>	
	اسب سواری
<b>Hackneyed</b>	
	کهنه، قدیمی
<b>Hacksaw</b>	
	اره آهن بر
<b>Hadj</b>	
	حج
<b>Haematologist</b>	
	خون شناس
<b>Haggle</b>	

چانه زدن

**Hail**

صدا زدن ، خواندن

**Halt**

متوقف کردن - توقف

**Hamper**

مختل کردن ، مانع شدن (مانع از انجام آسان کاری شدن)

♦

**Hapazard**

تصادفی و اتفاقی - بی نظم

**Haphazard**

بطور اتفاقی ، بی حساب و کتاب

**Harass**

اذیت کردن ، آزار دادن

**Harden**

سخت کردن - مقاوم شدن

**Hardship**

بی نوایی

**Harness**

مهار کردن ، لگام کردن

**Harsh**

تند

**Harvest**

فصل برداشت - محصول

**Hasten**

تسریع کردن - شتاب کردن (عجله کردن) ♦

**Hasty**

شتابزده ، عجول

**Hazardous**

پرخطر ، خطرناک

**Hazy**

مه رقیق ، مه آلود

**Headquarter**

دفتر مرکزی

**Hedonist**

لذت جو

**Heed**

توجه کردن ، اعتنا کردن

**Heedless**

بی پروا ، بی اعتنا

**Hegemony**

تسلط ، چیرگی ( خصوصاً در روابط میان کشورها ) ، برتر  
، سلطه

**Heighten**

بلندتر کردن ، بالا بردن ، تشدید کردن – افزایش دادن

**Heinous**

بسیار زشت ، شنیع

**Heir**



	وارث
<b>Hence</b>	
	بنابراین
<b>Heresy</b>	
	ارتداد ، کفر - بدعت ، سنت شکنی
<b>Heritage</b>	
	میراث
<b>Hesitate</b>	
	تردید داشتن - درنگ کردن
<b>Hesitation</b>	
	تردید - شک - تعلل
<b>Heterogeneous</b>	
	ناهمگون - غیرمتجانس
<b>Hierarchy</b>	
	سلسله مراتب
<b>Highlight</b>	

برجسته - تاکید کردن - بهترین قسمت

## Hinder

مانع شدن ، بازداری کردن ، به تاخیر انداختن

## Hinge

منوط بودن بر ، وابسته بودن

## Hoard

ذخیره کردن ، اندوختن ، اندوخته

## Homicide

قتل ، قاتل

## Horizon

افق ، افق زندگی (مانند افزایش سطح اطلاعات و تجارب)

♦

## Horrid

ترسناک ، مهیب

## Host

میزبان ، صاحبخانه - ( در همایش ها و مسابقات ) کشور  
میزبان

**Hostage**

گروگان

**Hostile**

غیر دوستانه - دشوار ( نامناسب ) - مربوط به دشمن و  
جنگ

**Humble**

خاضع

**Humid**

مرطوب

**Humiliate**

تحقیر کردن ، شرمنده کردن

**Hunger**

اشتیاق

**Hurdle**

مشکل - بر مشکلی چیره شدن

**Hyperbole**

مبالغه

**Hyperbolic**

اغراق آمیز

**Hypothesis**

فرضیه ( چیزی که هنوز اثبات نشده ) ♦

**I don't wish to presume**

قصد جسارت ندارم

**I.e.**

به عبارت دیگر

**Ibex**

بز کوهی

**Ibid**

همانجا

**Ibis**

	لک لک گرمسیری
<b>Ice age</b>	
	عصر یخبندان
<b>Ice-axe</b>	
	کلنگ کوهنوردی
<b>Iceberg</b>	
	کوه یخ
<b>Icebox</b>	
	یخدان، یخچال
<b>Icebreaker</b>	
	کشتی یخ شکن
<b>Ice-bucket</b>	
	ظرف یخ - یخدان
<b>Ice-cube</b>	
	تکه یخ
<b>Iced</b>	

	تگری
<b>Icefield</b>	
	منطقه یخ
<b>Ice-floe</b>	
	یخ پاره
<b>Ice-free</b>	
	بدون یخ
<b>Ice-lolly</b>	
	بستنی یخی
<b>Iceman</b>	
	یخ فروش
<b>Icepick</b>	
	یخ شکن
<b>Ice-tray</b>	
	جایخی
<b>Ichthyology</b>	

	ماهی شناسی
<b>Iconoclast</b>	
	سنت شکستن
<b>Identical</b>	
	مشابه ، یکسان
<b>Identical twin</b>	
	دوقلوهای همسان
<b>Identify</b>	
	شناسایی کردن ، تشخیص دادن
<b>Idle</b>	
	بیکار ، تنبل
<b>Idol</b>	
	بت ، محبوب
<b>Ignite</b>	
	آتش گرفتن
<b>Ignominious</b>	

نگ آور ، خفت بار

## Ignore

نادیده گرفتن ، اعتنا نکردن ، چشم پوشی کردن

## Illegal

بر خلاف قانون

## Illicit

غیرقانونی

## Illuminate

روشن کردن ( از لحاظ فیزیکی - واضح کردن ، توضیح دادن ، روشن کردن ( از لحاظ مفهومی) ، مشخص کردن

## Illusion

فریب - توهم

## Illustrate

توضیح دادن - روشن کردن (خصوصا با مثال) ♦

## Illustration

شرح ، توضیح ، نشان ، تصویر



## Immaculate

مرتب و تمیز - بی عیب و نقص

## Immaterial

بی اهمیت ، نامربوط

## Immense

عظیم - بسیار بزرگ - وسیع - کلان - گزاف

## Immerse

غرق در چیزی شدن ، زیر آب بردن

## Imminent

قریب الوقوع [خطرناک و تهدید کننده] ♦

## Immutable

تغییر ناپذیر - پابرجا

## Impact

اثر ( اثر داشتن ) ، ضربه

## Impair

آسیب رساندن ، تضعیف کردن

**Impartial**

بیغرض ، بیطرف

**Impatient**

ناشکیب ، نابدبار - بی قرار ، بی تاب

**Impeccable**

بی عیب و نقص ، کامل

**Impede**

مانع شدن ، بازداشتن

**Imperative**

حیاتی ، ضروری (بسیار مهم) ♦

**Impermeable**

نشت ناپذیر

**Impertinent**

گستاخ ، بی ادب

**Impervious**

غیر قابل نفوذ ، غیر قابل تاثیر یا آسیب

## Impetuous

شتابزده ، نسنجیده

## Impetus

انگیزه ، محرک ، عزم

## Implacable

سازش ناپذیر ، سرسخت

## Implant

القا کردن عقیده و نظر - قرار دادن یک عضو یا شی در بدن از طریق جراحی

## Implement

اجرا کردن - پیاده ساختن - تکمیل کردن - انجام - ابزار  
( دستی نه برقی ) ♦

## Implementation

پیاده سازی - اجرا

## Implicate

دلالت داشتن بر ارتکاب جرم یا عملی ناصحیح

## Implication

تلویحاً ، به طور غیر مستقیم ، پیامد ، دلالت ، معنی  
ضمنی

## Implicit

ضمنی ، تلویحی

## Implore

التماس کردن

## Implusive

ضربه ای - نسنجیده - بی مقدمه

## Imply

دلایل ضمنی و غیرمستقیم داشتن - متضمن یا مستلزم  
چیزی بودن - اشاره کردن - اشاره غیر مستقیم و ضمنی

## Impose

تحمیل کردن

## Impoverish

فقیر بودن - تحلیل بردن - ناتوان کردن

**Impractical**

غیر عملی - نشدنی

**Impress**

تحت تاثیر قرار دادن

**Impression**

احساس ، تصور ( نظر ) - اثر ، تاثیر

**Impressive**

تحسین بر انگیز

**Improvisation**

بداهه کاری ، ابتکار

**Improvise**

فی البداهه اقدام کردن ، بدون آمادگی قبلی عمل کردن

**Impulsive**

نسنجیده - عجول (اقدام کردن بدون بررسی و فکر قبلی)  
- ناگهانی - آنی

**Impulsively**

ا) به صورت) ضربه ای - (به طور) ناگهانی ، آنی

**Impunity**

مصونیت

**Impure**

آلوده - ناخالص - هرزه

**In accord with**

مطابق با ، هماهنگ با

**In due course**

به موقع ، در زمان مناسب (در آینده)

**In essence**

در اصل

**In moderate**

در حد اعتدال

**In return**

در عوض

**In succession**

پی در پی

**In terms of**

بر حسب ، بر اساس ، به لحاظ

**Inadequate**

ناکافی

**Inadvertent**

سهوی - غیر عمدی

**Inane**

پوچ (بی معنی) ، احمقانه

**Inaugurate**

(اطی مراسم رسمی) گماردن به شغلی - افتتاح کردن -  
سرآغاز بودن (یک دوره یا سبک و ...)

**Incapacitate**

ناتوان کردن

**Incentive**

انگیزه - مشوق - محرک

## Inception

تاسیس (آغاز) ♦

## Inchoate

آغازین ، نوپا

## Incidence

نرخ وقوع (خصوصا موارد نامطلوب ، مانند جرم ، بیماری  
و..) ، برخورد ، تلاقی ، تصادف

## Incident

رویداد ، حادثه ، واقعه (رویدادی ناخوشایند یا غیر  
معمول) ♦

## Incidental

فرعی - جزئی

## Incipient

آغازین ، درمرحله اولیه

## Inclination

شیب - خمیدگی - استعداد



## **Incline**

تمایل داشتن - متمایل شدن - کج کردن - شیب دادن

## **Incongruous**

ناهمخوان ، نامتجانس

## **Inconsequential**

بی اهمیت

## **Incontrovertible**

غیر قابل بحث ، بی چون و چرا ، بدون مناقشه ، مسلم

## **Incorporate**

ملحق کردن ، شامل کردن ( شامل کردن چیزی در مجموعه بزرگتر) ، یکی کردن ، متحد کردن ، ترکیب کردن

## **Incumbent**

متصدی ، عهده دار

## **Incur**

متحمل شدن

**Indecent**

زشت - مبتذل - بی حیا

**Indefatigable**

خستگی ناپذیر

**Indeterminate**

نامعین ، نامعلوم

**Index**

شاخص

**Indifference**

بی توجهی

**Indifferent**

بی تفاوت

**Indigence**

فقر

**Indigenous**

بومی ، طبیعی ، فطری

## Indiscriminate

نسنجیده - فاقد برنامه و طرح - خالی از تبعیض

## Indispensable

ضروری ، لازم

## Individual

شخص ، فرد - منفرد ، مجزا - متمایز

## Indoctrinate

تلقین کردن

## Indolent

تنبل

## Indomitable

تسخیر ناپذیر - مصمم ، شجاع

## Induce

متقاعد کردن ، موجب شدن ، وادار کردن ، تحریک کردن

## Indulge

مطابق میل رفتار کردن (توأم باافراط) ♦

**Indulgence**

ولخرجی کردن ، بخشیدن ، افراط

**Industrious**

سخت کوشی - ساعی

**Industry**

صنعت ، صنایع ، پیشه و هنر ، ابتکار ، مجاهدت

**Inept**

فاقد مهارت یا اثربخشی ، ناکارآمد

**Inert**

ساکن (راکد) ، فاقد انرژی و جذابیت

**Inevitable**

اجتناب ناپذیر

**Inevitably**

به ناچار

**Inexorable**

متوقف نشدنی ، بی وقفه

**Infamy**

بی آبرویی - بدنامی

**Infer**

استنتاج کردن ، استنباط کردن (به) ، اشاره کردن (بر)

**Infinitesimal**

بسیار کوچک

**Inflation**

تورم

**Inflexible**

تا نشدنی - خشک و سخت

**Influential**

موثر

**Influx**

هجوم

**Infraction**

تخلف (عدول از قانون) ، قانون شکنی

**Infuse**

برانگیختن

**Ingenious**

بسیار باهوش (در خصوص افراد) - ابتکاری - خلاقانه (در خصوص اشیاء) ♦

**Ingenuous**

ساده دل

**Ingratiate**

خود شیرینی کردن

**Ingredient**

جز سازنده - مولفه - عامل

**Inhabit**

ساکن بودن ، زندگی کردن

**Inherent**

ذاتی - اصلی - جدانشدنی

**Inherit**

ارث بردن

## Inheritance

ارث ، میراث

## Inhibit

منع کردن ، جلوگیری کردن . باز داشتن و نهی کردن ،  
منع کردن ، مانع شدن ، از بروز احساسات جلوگیری  
کردن - کند کردن

## Inhibited

کم رو - ناراحت

## Inhibition

خویشتن داری ، شرم ، حیا

## Initial

اولیه

## Initiate

آغاز کردن - آشنا ساختن با حوزه ای جدید

## Initiative

قدرت تصمیم گیری و قضاوت - ابتکار ( اقدامی جدید  
معمولا برای حل یک مشکل ) ، ابتکار عمل ، پیش قدمی

## **Innate**

ذاتی ، فطری

## **Innocuous**

بی ضرر

## **Innovate**

نوآوری کردن

## **Innovation**

بدعت - نوآوری - ابتکار

## **Innovative**

ابتکاری

## **Inquiry**

پرس و جو - استعلام - بررسی - تحقیق - رسیدگی -

## **Insatiable**

سیری ناپذیر



## Insert

قرار دادن ، داخل کردن - اضافه کردن (مطلبی به یک پرونده یا نوشته) ، وارد کردن

## Insertion

الصاق ، ضمیمه ، تعبیه

## Insight

بینش ، بصیرت

## Insightful

با بینش ، با بصیرت

## Insist

اصرار کردن / پافشاری کردن

## Insistence

پافشاری

## Inspector

بازرس

## Inspiration

	الهام
<b>Inspire</b>	
	الهام بخشیدن
<b>Instant</b>	
	فوری (صفت) - لحظه (اسم) - زمانی بسیار کوتاه
<b>Instantaneous</b>	
	آنی ، لحظه ای
<b>Instantly</b>	
	فورا ، بلافاصله
<b>Instinctive</b>	
	غریزی
<b>Institution</b>	
	نهاد ، موسسه
<b>Insurance</b>	
	بیمه
<b>Integral</b>	

اساسی - بنيادی - انتگرال

## Integrate

تلفیق کردن ، ملحق کردن (به منظور موثرتر ساختن و افزایش اثر بخشی) - بخشی از یک گروه ، جامعه و...  
شدن

## Integration

یکپارچگی ، ائتلاف

## Integrity

صداقت ، درستی - یکپارچگی

## Intend

قصد داشتن ، نیت داشتن

## Intense

شدید ، زیاد ، سخت

## Intensify

تشدید کردن

## Intensity

	شدت
<b>Intention</b>	
	قصد ، نیت
<b>Intentional</b>	
	عمدی - تعمدی
<b>Interact</b>	
	تعامل داشتن ، برهم کنش داشتن ، متقابلا اثر کردن
<b>Intercept</b>	
	مانع رسیدن فردی یا چیزی به جایی شدن - حائل شدن ، جداکردن
<b>Interdependence</b>	
	وابستگی
<b>Interdependent</b>	
	مرتبط ، به هم وابسته
<b>Interest</b>	

علاقه - بهره ، سود - مصلحت ، مصلحت - علاقه مند  
کردن ، برسر میل آوردن

## Interminable

پایان ناپذیر ، تمام نشدنی

## Intermittent

منقطع (غیر پیوسته) - متناوب ، گه گاه

## Interpret

تفسیر کردن - تعبیر کردن - ترجمه کردن

## Interpretation

تعبیر ، تفسیر

## Interpreter

مترجم حضوری

## Interrelate

وابسته به هم بودن ، ارتباط متقابل داشتن

## Interrogate

بازجویی کردن ، سوال کردن

## Intersect

قطع کردن ، برخورد داشتن

## Intervene

مداخله کردن (معمولا برای جلوگیری کردن از بدتر شدن چیزی) - به میان آمدن

## Intervention

مداخله - دخالت

## Intimidate

ترساندن ، مرعوب کردن ، تهدید کردن ، با تهدید وادار کردن

## Intractable

لاینحل (سخت و پیچیده) - سرسخت (لجوج) ♦

## Intransigent

سرسخت ، لجوج

## Intrepid

بسیار شجاع - دلاور

## Intricate

پیچیده (دارای جزئیات متعدد و پیچیده) ، ذاتی ، اصلی ،  
باطنی ، درونی

## Intrigue

مجدوب کردن - دسیسه کردن (توطئه کردن) ♦

## Intrinsic

ذاتی - اصلی (خصوصیتی بسسیار مهم و حیاتی برای  
چیزی یا فردی) - باطنی - درونی

## Intrude

سرزده وارد شدن - مزاحم شدن - به زور وارد شدن

## Intuitive

شهودی ، ادراکی

## Inured

به چیزی عادت کردن

## Inundate

اشباع شدن (معمولا به شکل مجهول) - زیر آب بردن -  
سیل زده کردن - از آب پوشانیدن

## **Invade**

تجاوز نظامی کردن - هجوم آوردن

## **Investigate**

بررسی و تحقیق کردن

## **Investigation**

تحقیق ، بررسی ، تجسس

## **Investment**

سرمایه گذاری

## **Invigorate**

سرزنده کردن ، سرحال آوردن

## **Invoke**

احضار کردن ، فراخواندن - استناد کردن - تداعی کردن  
- طلب کردن

## **Involve**



شامل کردن - درگیر کردن

## Irascible

تندخو ، آتشی مزاج

## Irrevocable

غیرقابل بازگشت - غیرقابل فسخ

## Isolation

جدایی ، انزوا

## Issue

موضوع ، مسأله - صادر کردن ( دستور یا بیانیه به طور رسمی - شماره ( درخصوص روزنامه یا مجله ) ♦

## Jab

زدن - ضربه زدن

## Jabber

بلغور کردن، ورور کردن

## Jackal

شغال

**Jackanapes**

مردم آزار، تخس

**Jackass**

آدم نفهم، کله خر

**Jackboot**

چکمه نظامی

**Jackdaw**

زاغچه

**Jack-knife**

چاقوی جیبی

**Jackpot**

جایزه بزرگ، برد کلان

**Jackrabbit**

خرگوش صحرائی

**Jaded**

سیر، دلزده

**Jag**

تیزی

**Jagged**

دندانه دار

**Jail**

زندان

**Jailbird**

سابقه دار

**Jailbreak**

فرار از زندان

**Jailer**

زندانبان

**Jalopy**

ابو قراضه

**Jealous**

حسود

**Jeopardize**

به مخاطره انداختن

**Jest**

شوخی کردن ، شوخی

**Job shop**

تولید کارگاهی

**Joint**

مشترک

**Jolly**

شاد ، خوش

**Journalist**

روزنامه نگار

**Judicious**

معقول - عاقلانه

**Jurisdiction**

حوزه اختیارات

**Justice**

عدالت

**Justify**

توجیه کردن

**Juxtapose**

کنار هم قرار دادن

**Kaiser**

قیصر

**Kale**

کلم پیچ

**Kaput**

داغون، خراب

**Karat**

قیراط، عیار

**Karate**

کاراته

**Keen**

مشتاق

**Keenness**

شور، اشتیاق

**Keeper**

محافظ، نگهبان

**Keeping**

نگهداری

**Keepsake**

یادگاری

**Keg**

بشکه کوچک

**Keg beer**

آبجو بشکه ای

**Kelp**

جلبک قهوه ای

**Kenel**

لانه سگ

**Kept woman**

معشوقه

**Kerb**

جدول --- کنار خیابان

**Kerb-crawler**

مزاحم خیابانی

**Kidnapper**

آدم ربا

**Knack**

مهارت ، توانایی

**Kneel**

زانو زدن

**Laager**

موضع دفاعی - محافظه کارانه

**Lab**

آزمایشگاه

**Labial**

لبی

**Lable**

برچسب، برچسب زدن

**Laborious**

پر زحمت، شاق

**Laboriously**

با زحمت، با سختی

**Labour**

کار، کارگر

**Labour camp**

اردوی کار اجباری

**Labour exchange**

اداره کاریابی



**Labour force**

نیروی کار

**Labour market**

بازار کار

**Labour relations**

روابط کارگری

**Labour union**

اتحادیه کارگری

**Laboured**

پر زحمت

**Labyrinth**

مارپیچ

**Labyrinthine**

مارپیچی

**Lace**

تور

**Lack**

فقدان - نداشتن

**Laconic**

کم حرف

**Laden**

مملو ، پر (از) ♦

**Lament**

سوگواری کردن - اظهار تاسف کردن

**Lamentation**

سوگواری

**Landmark**

بنای برجسته و بارز - نقطه عطف

**Landowner**

مالک

**Lassitude**

سستی ، بی حالی

## Last

گذشته ، باقی ماندن ، دوام آوردن ، طول کشیدن

## Lasting

همیشگی - ماندگار

## Latent

نهفته ، بالقوه ( موجود اما در شرایط فعلی غیر فعال ) ،  
نهان

## Laud

تحسین کردن ، ستودن

## Laudable

قابل ستایش

## Launch

آغاز کردن - راهی بازار کردن یک محصول (برای اولین بار) - پرتاب کردن (موشک و...) - به آب انداختن (کشتی و...)

## Lavish

بزرگ در مقدار یا تحسین برانگیز ( خصوصاً با صرف  
هزینه زیاد ) - سخاوتمند - دست و دل‌باز

## Lavishness

ولخرجی ، اسراف

## Lay down

وضع کردن

## Layoff

اخراج

## Lead time

زمان پیشبرد

## Lead to

منجر شدن ، باعث شدن

## Leading

برجسته ، عمده

## Lecture

تدریس ، نصیحت

**Legacy**

ارث - یادبود

**Legend**

افسانه - اسطوره

**Legible**

خوانا

**Legislate**

قانون گذاری کردن

**Legislative**

مقننه ، قانون گذار

**Legitimate**

برحق ، قانونی ، مشروع ، منطقی - قابل قبول ، درست

**Legitimization**

مشروعیت - مشروعیت بخشیدن

**Lethal**

مهلك ، مرگ آور

**Lethargic**

بی حال ، کسل ، سست

**Liabilities**

مجموعه بدهی ها

**Liability**

مسئولیت - در دسر و گرفتاری - بدهی ها

**Liberty**

آزادی

**Lie down**

استراحت کوتاه

**Linger**

طول کشیدن - باقی ماندن - ادامه یافتن

**Liquidate**

واریز کردن - تسویه کردن - منحل کردن

**Literally**

به معنای واقعی کلمه ، عیناً

**Litigation**

اقامه دعوی ، دادخواهی

**Logical**

منطقی

**Long time no see**

خیلی وقته ندیدمت

**Look forward to**

مشتاق چیزی بودن

**Lottery**

بخت آزمایی

**Loyal**

وفادار

**Lubricate**

روغن کاری کردن

**Lucid**

واضح ، قابل فهم - قادر به فهمیدن و فکر کردن (در  
خصوص افرادی که همیشه قادر به این امر نیستند) ♦

## Lucidity

شفافیت - سلامت

## Lucrative

پرمنفعت (از لحاظ پولی و مالی) ♦

## Ludicrous

مضحک

## Luminary

شخصیت برجسته

## Lunatic

شجاعت

## Luxuriant

پرپشت

## Ma'am

سرکار خانم



**Mac**

بارانی

**Macabre**

هولناک، ترسناک

**Mace**

گرز

**Macerate**

خیساندن، خیس خوردن

**Machete**

قمه، ساطور

**Machination**

توطئه، دسیسه

**Machine-gun**

مسلسل

**Machinery**

ماشینی

**Machinist**

ماشین ساز

**Machismo**

مردی گری

**Macrobiotic**

سالم

**Macrobiotics**

تغذیه سالم

**Macrocosm**

عالم، جهان

**Macroeconomics**

اقتصاد کلان

**Mad**

دیوانه

**Madcap**

ابلهانه

## Madden

دیوانه کردن

## Magnanimous

بزرگووار ، نظر بلند ، سخاوتمند

## Magnify

بزرگنمایی کردن (بزرگتر کردن به لحاظ فیزیکی) -  
♦ بزرگنمایی کردن (اغراق کردن)

## Magnitude

بزرگی - اهمیت - اندازه - مقدار

## Maim

علیل کردن

## Maintain

حفظ کردن - نگاه داشتن - نگهداری کردن / ثابت / -  
♦ مدعی شدن (قاطعانه بیان کردن)

## Maintenance

نگهداری - تعمیر

**Majestic**

با عظمت

**Majority**

اکثریت

**Make an issue of something**

مبالغه کردن ( مهمتر جلوه دادن ) ♦

**Make up**

تشکیل دادن

**Malevolent**

شرور و بدخواه

**Malign**

مضر ، اهریمنی - بدگویی کردن

**Malingering**

تمارض کردن

**Malleable**

انعطاف پذیر در خصوص انسانها و مواد

**Malnourished**

دچار سوء تغذیه

**Malnutrition**

سوء تغذیه ، دچار سوء تغذیه

**Mandate**

حکم - فرمان

**Mandatory**

الزامی

**Manifest**

نشان دادن ( اشکار کردن ) - اشکار ( واضح ) - تجلی ( ظهور ) ♦

**Manifestation**

مظهر ، جلوه ، اشکار سازی

**Manipulate**

به بازی گرفتن - ماهرانه کار کردن - با مهارت انجام دادن - بوسیله دست کنترل کردن - دستکاری کردن

**Manner**

رفتار ، سبک ، روش

**Mar**

خراب کردن ، خدشه دار کردن

**Marginal**

ناچیز - بی اهمیت - حاشیه ای

**Marginalize**

در حاشیه قرار گرفتن

**Market share**

سهم بازار

**Marketing mix**

آمیخته بازاریابی

**Mass**

انبوه ، توده

**Massacre**

قتل عام ، کشتار

**Massive**

حجیم

**Materialistic**

وابسته به مادیات

**Materialize**

تحقق یافتن ، به واقعیت پیوستن - ناگهان پدیدار شدن  
- مادی کردن - جامه عمل پوشیدن

**Matrimony**

ازدواج

**Maximum**

حداکثر

**Means**

شیوه - روش - پول

**Measure**

اندازه ، اندازه گیری کردن - گام ، اقدام

**Meddle**

دخالت کردن ، مداخله کردن

## Mediate

میانجی گری کردن - وساطت کردن

## Mediation

میانجی گری ، وساطت

## Mediator

میانجی ، دلال

## Mediocre

معمولی - نه خیلی خوب - نه خوب نه بد

## Mediocrity

حد وسط

## Medium

متوسط (از لحاظ سائز) - رسانه (ابزاری برای بیان نظرات و انتقال اطلاعات) ♦

## Medium of instruction

زبان مورد استفاده برای آموزش



**Menace**

تهدید - تهدید کردن

**Mendacious**

دروغگو ، کذاب

**Menial**

پست ، دون (کاری که خسته کننده و ازارزش اجتماعی  
پایین برخوردار باشد با دستمز پایین) ♦

**Mention**

ذکر کردن - اشاره کردن

**Mentor**

مربی ، استاد

**Mercenary**

پولکی - پول دوست

**Merchandise**

کالا

**Merit**

شایستگی ، مزیت

**Meritorious**

مستحق ، شایسته

**Mesh**

شبکه ساختن ، در هم گیر افتادن

**Metamorphosis**

دگرگونی

**Methodology**

روش شناسی

**Meticulous**

دقیق و پایبند به جزئیات (حساس به اجرای دقیق و صحیح هر چیزی) ♦

**Microscope**

میکروسکوپ

**Middle**

وسط

**Migrate**

مهاجرت کردن

**Milieu**

محیط

**Millennium**

هزاره

**Mingle**

آمیختن ، مخلوط کردن

**Miniature**

مینیاتور ، ریز

**Minimum**

حداقل

**Minister**

وزیر

**Minority**

اقلیت ، گروه اقلیت

**Miracle**

معجزه

**Miraculous**

معجزه اسا - شگفت انگيز

**Miraculously**

به طور معجزه آسايي

**Miscellaneous**

گوناگون و متنوع

**Mischievous**

شيطون ، بازيجوش

**Misconception**

تصور غلط

**Misconduct**

سوء رفتار

**Miserly**

خسيس

**Misfortune**

بدشانس

**Misgiving**

تردید ( توام با نگرانی ) ♦

**Mishap**

رویداد بد ، اتفاق ناگوار

**Mitigate**

فرونشاندن ، تسکین دادن ، تخفیف دادن

**Mobilize**

بسیج کردن (سازماندهی کردن) - آماده کردن

**Mode**

حالت

**Moderate**

متوسط - میانه رو (معمولا از لحاظ سیاسی) - اندک، کم -  
تعدیل کردن، کاهش دادن

**Molest**

آسیب رساندن ، حمله کردن

**Momentous**

بسیار مهم ( به دلیل آثارش بر رخداد های آینده )

**Momentum**

شتاب حرکت

**Monarch**

فرمانروای مطلق

**Monastery**

صومعه ، خانقاه

**Monolithic**

بیش از حد بزرگ و یکنواخت

**Monopoly**

انحصار

**Monotonous**

یکنواخت - خسته کننده

**Moral**

	اخلاقی
<b>Morale</b>	
	روحیه
<b>Morality</b>	
	سیرت ، اخلاق ، اخلاقیات
<b>Moralize</b>	
	♦ اخلاقی بودن (کردن)
<b>Morgue</b>	
	سردخانه
<b>Moribund</b>	
	غیر فعال و ناموفق
<b>Morsel</b>	
	لقمه
<b>Mortal</b>	
	فانی ، فناپذیر، از بین رونده - مهلک - کشنده
<b>Mortify</b>	

شرمنده کردن ، سرافکنده کردن

## Motion

حرکت

## Motivate

دلیل رفتار و اقدام بودن (معمولا به شکل مجهول) -  
تحریک کردن ، ایجاد انگیزه کردن

## Motivation

انگیزه ، محرک

## Motive

انگیزه

## Mount

سازماندهی کردن - افزایش یافتن

## Mourn

سوگواری کردن ، ماتم گرفتن ، گریه کردن

## Multi facet

چند وجهی ، دارای ابعاد مختلف



**Multitude**

تعدد ( تعداد زیاد ) ♦

**Mumble**

من من کردن

**Mundance**

دنیوی - خاکی

**Mundane**

عادی ، معمولی (کسل کننده) - دنیوی

**Municipal**

مربوط به شهرداری ، شهری

**Mute**

خاموش ، بی صدا

**Mutual**

متقابل ، دوطرفه ، دوسره

**Myriad**

بیشمار ، بسیار

# Mythology

اسطوره شناسی

## Nab

گرفتن - دستگیر کردن

## Nacelle

آشیانه موتور

## Naked

لخت، برهنه

## Nacre

صدف، مروارید

## Nacreous

صدفی

## Nadir

بدترین زمان (مخالف نقطه اوج) ، بدترین وضعیت ،  
حضيضی ، پایین ترین نقطه

## Naff

	بی مزہ، لوس
<b>Nagger</b>	
	آدم نق نقو
<b>Nagging</b>	
	آزارنده، عذاب آور
<b>Nail</b>	
	ناخن
<b>Nail varnish</b>	
	لاک
<b>Nail-brush</b>	
	برس ناخن
<b>Nail-file</b>	
	سوهان ناخن
<b>Nail-scissors</b>	
	قیچی ناخن
<b>Naively</b>	

	ساده لوحانه
<b>Naivety</b>	
	ساده لوحی
<b>Naked eye</b>	
	چشم غیر مسلح
<b>Nakedness</b>	
	برهنگی
<b>Narcotic</b>	
	ماده مخدر
<b>Narrow</b>	
	محدود ، باریک
<b>Nascent</b>	
	تازه به وجود آمده ، در شرف تکوین
<b>Navigate</b>	
	جهت یابی کردن - هدایت کردن
<b>Necessitate</b>	

ایجاب کردن - مستلزم چیزی بودن

**Nefarious**

شنیع ، غیراخلاقی

**Negate**

بی اثر کردن (مانع شدن از داشتن تاثیر) ، نفی کردن ،  
خنثی کردن

**Negative**

منفی

**Neglect**

نادیده گرفتن - غفلت کردن

**Negligible**

ناچیز - کم اهمیت - قابل صرف نظر

**Negotiation**

مذاکره

**Nemesis**

حریف سرسخت - مکافات عمل (سزای عمل) ♦

**Neutral**

خنثی ، بی طرف

**Neutralize**

خنثی کردن ، برطرف کردن

**Nimble**

چابک ، فرز

**Noisome**

بسیار ناخوشایند و زننده

**Nominal**

اسمی (صوری و غیر واقعی) - ناچیز - اندک

**Nominate**

نامزد مقامی کردن

**Nondiscrete**

مجزا ، ناپیوسته

**Nonprofit**

غیر انتفاعی

**Nostalgia**

حسرت گذشته

**Notion**

نظر - عقیده

**Notorioua**

بدنام

**Notorious**

بد نام

**Notwithstanding**

علیرغم

**Nourish**

تغذیه کردن - خوراک دادن - پرورش و پرورش دادن

**Novel**

رمان - جدید و بدیع

**Novice**

تازه کار ، مبتدی

**Nuance**

تفاوت جزئی

**Nullify**

باطل و لغو کردن

**Numb**

بی حس

**Numeral**

عددی

**Numerous**

متعدد

**Nurture**

مراقبت کردن و پرورش دادن (از کودکان ، گیاهان و...) ،  
پرورش - پرورش دادن (کمک به افراد برای موفق شدن)

♦

**Nutrition**

تغذیه ، خوراک ، تقویت



**Oaf**

احمق - گنده بک

**Oafish**

احمقانه، ناشیانه

**Oak**

بلوط، چوب بلوط

**Oaken**

بلوطی، چوب بلوط

**Oar**

پارو

**Oarlock**

جا پارویی

**Oarsman**

پاروزن

**Oasis**

آبادی، تور امید

**Oath**

قسم

**Obduracy**

لجاجت

**Obdurate**

لجوج ، سرسخت

**Obdurately**

با لجاجت

**Obedience**

اطاعت

**Obedient**

مطیع ، فرمانبردار

**Obediently**

مطیعانه

**Obese**

بسیار چاق

**Obesity**

فربہی، چاقی

**Obfuscate**

پیچیدہ کردن

**Obituary**

آگہی درگذشت

**Object**

شی، مقصود

**Objective**

هدف - واقعی و منصفانه (عدم تاثیر پذیری از نظرات شخصی)، بی طرفانه، بی غرض

**Obligatory**

الزامی، واجب، (حق) لازم، الزام آور

**Oblige**

ملزم ساختن - مجبور کردن - مساعدت و لطف کردن

**Obliterate**

محو کردن ( به وسیله نابود کردن یا پوشاندن ) ♦

**Oblivion**

فراموشی

**Oblivious**

بی خبر ، غافل

**Obnoxious**

زننده ، ناخوشایند

**Obscure**

ناشناخته ، مبهم

**Obsequious**

چاپلوس ، متملق

**Observant**

تیزبین ، هوشیار

**Observe**

مشاهده کردن ، رعایت کردن

**Obsess**

دغدغه ذهنی داشتن ، فکردائمی

**Obsolete**

منسوخ ، از رده خارج

**Obstacle**

مانع

**Obstinate**

لجوج ، سر سخت ، کله شق

**Obstruct**

مسدود کردن - مانع شدن

**Obtain**

کسب کردن

**Obviate**

برطرف کردن ، رفع کردن (غیر ضروری ساختن)

**Obvious**

اشکار - واضح

**Obviously**

بدیهی است که

## Occupant

ساکن ، مقیم

## Occupy

پر کردن (از لحاظ زمانی) - اشغال کردن ، تصرف کردن ، ساکن بودن ، زندگی کردن

## Occurrence

رخداد ، تصادف

## Odds

احتمال ، مشکلات

## Odds and ends

خرت و پرت

## Offence

جرم - ازردهی خاطر

## Offend

رنجیدن ، رنجاندن

## Offset

متوازن کردن (با ایجاد اثرمخالف) ، تعدیل کردن

## Omen

نشانه ، فال ، پیشگویی

## Omit

حذف کردن - از قلم انداختن - انجام ندادن

## On behalf of

از طرف

## Onerous

پر زحمت ، طاقت فرسا

## Ongoing

مستمر

## Onset

شروع ، آغاز (شروع چیزی نامطلوب) ♦

## Opaque

مات و کدر - مبهم و گنگ - ناشفاف

**Opponent**

مخالف - حریف - رقیب

**Opportunity**

فرصت

**Opposition**

مخالفت

**Oppress**

ظلم و ستم کردن - ناراحت کردن

**Opprobrium**

انتقاد شدید

**Opt**

انتخاب کردن - برگزیدن

**Optimal**

بهینه

**Option**

گزینه ، انتخاب



**Opulence**

ناز و نعمت - ثروت - شکوه

**Opulent**

مجلل ، بسیار ثروتمند

**Oral**

شفاهی ، دهانی

**Orchestrate**

هماهنگ کردن

**Ordeal**

تجربه سخت - گرفتاری

**Orient**

جهت گیری کردن ( توجه به مقوله ای خاص ) - تشخیص  
دادن موقعیت و مکان - تطبیق دادن شرایط

**Origin**

مبدا ، منشا

**Original**

اصلی
<b>Originate</b>
نشأت گرفتن ، سرچشمه گرفتن - ابداع کردن
<b>Ostensible</b>
صوری ، ظاهری
<b>Ostentatious</b>
خودنمایانه
<b>Oust</b>
برکنار کردن
<b>Out of sequence</b>
فاقد ترتیب
<b>Outlaw</b>
غیر قانونی کردن (ممنوع کردن) - قانون شکن ، یاغی
<b>Outline</b>
عنوان کردن ، رئوس مطالب
<b>Outrageous</b>

تکان دهنده ( از لحاظ اخلاقی غیر قابل قبول بودن ) -  
بسیار عجیب ( حیرت آور ) ◦

## Outright

واضح - به طور کامل - بی درنگ - یکجا

## Outspoken

صریح ، رک گو

## Overall

در کل ، روی هم رفته

## Overarching

فراگیر

## Overcome

غلبه کردن - شدیداً تحت تاثیر قرار گرفتن

## Overlap

تداخل - تداخل داشتن

## Overlook

نادیده گرفتن - اغماض کردن - مشرف بودن - چشم انداز داشتن

## Oversight

غفلت - نظارت

## Overt

اشکار - علنی

## Overwhelm

شدید ، تحت تاثیر قرار دادن - شکست دادن - دشوار بودن رسیدگی کردن (به دلیل مقدار زیاد) ، غوطه ور ساختن ، مستغرق در اندیشه

## Overwhelming

غیرقابل مقاومت - خیلی زیاد

## Ownership

مالکیت

## Pa

بابا

**Pabulem**

غذا، خوراک

**Pace**

سرعت - گام

**Pacemaker**

پیشتاز

**Pacific**

آرام، معتدل

**Pacification**

برقراری آرامش

**Pacifier**

پستانک

**Pacifism**

صلح طلبی، صلح دوستی

**Pacifist**

صلح طلب

**Pacify**

ارام کردن - تسکین دادن

**Package deal**

معامله یکجا

**Packaging**

بسته بندی

**Pack-animal**

حیوان بارکش

**Packed**

بسته بندی شده

**Packer**

کارگر بسته بندی

**Packet boat**

قایق پستی

**Packhorse**

یابو

**Painstaking**

مستلزم دقت و زحمت زیاد

**Paltry**

ناچیز ، کم اهمیتیت

**Pandemonium**

غوغا ، هیاهو

**Panic**

دلهره - سراسیمگی - وحشت

**Parable**

حکایت ( دارای پندهای اخلاقی و مذهبی ) - تمثیل

**Paradigm**

الگو - مدل - نمونه

**Parallel**

موازی

**Paralyze**

فلج کردن - از کار انداختن

## Paramount

مہمتر از ہر چیز دیگر ، برترین ، مہم ترین

## Parole

آزادی مشروط ، قول شرف

## Parsimonious

مقتصد (سختگیر در خرچ پول) ، صرفہ جو

## Partial

جزئی ، ناتمام - مغرض ، طرفدارانہ

## Passion

شور و شوق ، ہیجان

## Pathetic

حزن انگیز ، اسفناک - مایہ آبروریزی

## Patriotic

میہنی ، میہن پرستانہ

## Paucity

کمبود



**Pauper**

فقیر ، مسکین

**Paycheck**

حقوق و دستمزد

**Peculiar**

عجیب ، غیرعادی - ویژه ، مختص

**Pedestrian**

عابر پیاده

**Peer**

به دقت نگرستن - همتا - همتراز - هم سن و سال

**Penalize**

جریمه کردن - تنبیه کردن

**Penance**

توبه و طلب بخشایش، پشیمانی، ریاضت، وادار به توبه  
کردن .

**Penchant**

گرایش - تمایل - میل شدید - علاقه - ذوق

## Penetrate

نفوذ کردن . درک کردن - پی بردن - سوراخ کردن

## Penitent

پشیمان ، نادم

## Pension

حقوق بازنشستگی ، مستمری

## Pensive

درفکر ( تو فکر ) ♦

## Penury

فقر - تنگدستی

## Per capita

سرانه - هر نفر

## Per se

به خودی خود - به تنهایی

## Perceive

دریافتن ، درک کردن ، پی بردن (شناخته شدن) ، متوجه شدن (از طریق دیدن) - در نظر گرفتن

## Perceptible

محسوس ، قابل درک

## Perception

درک ، ادراک ، دریافت

## Pereferential

ترجیحی

## Perennial

دائمی ، همیشگی

## Perfection

کمال ، تعالی

## Perfidious

خائنانه

## Perfidy

خیانت ، پیمان شکنی

# Perfunctory

سرسری ( سریع انجام دادن ، بدون توجه و علاقه ) باری  
به هر جهت

# Peril

خطر

# Perilous

خطرناک

# Periphery

حاشیه - کنار

# Perish

مردن - پوسیدن - فاسد شدن

# Permanent

دائمی - همیشگی

# Permeable

نفوذ پذیر

# Permeate

نفوذ کردن - فراگیر شدن

**Permise**

فرض - مقدمه

**Pernicious**

زیانبار ، مضر

**Perpetrate**

مرتکب شدن (مرتکب عملی ناپسند شدن) ♦

**Perpetual**

دائمی ، همیشگی ابدی ، مدام

**Perpetuate**

دائمی کردن ، تداوم بخشیدن

**Perplex**

گیج کردن ، سردرگم کردن ، بهت زده

**Persecute**

اذیت و آزار کردن

**Persevere**

پشتکار داشتن ، پافشاری کردن

## Persist

پافشاری و اصرار کردن ( معمولاً برای موارد نامطلوب ) -  
ادامه دادن

## Persistent

دیرپا ، مزمن - مصر ، سرسخت (با پشتکار)

## Perspective

نقطه نظر، دیدگاه ، جنبه فکری - نمای سه بعدی ، دورنما

## Perspicacious

بازکاوت ، تیزبین

## Perspire

خیس عرق شدن ، عرق کردن

## Persuade

متقاعد کردن ، تشویق کردن

## Pertinent

مربوط ، وابسته

**Perturb**

نگران کردن

**Peruse**

به دقت خواندن

**Pervade**

فراگیر شدن و یا به تمامی بخش های چیزی نفوذ کردن

**Pervasive**

فراگیر ، گسترده

**Pervasiveness**

فراگیربودن ، زیاد بودن

**Perverse**

خیره سر ، لجباز

**Phenomenal**

خارق العاده ، چشمگیر

**Phenomenon**

پدیده

**Philanthropic**

انسان دوستانه - نوع دوستانه

**Phlegmatic**

خونسرد

**Phobia**

ترس

**Picturesque**

عجیب و غریب در عین حال ساده

**Pierce**

سوراخ کردن

**Pinnacle**

اوج (حد اعلای چیزی) - قله

**Pinpoint**

مشخص کردن (توضیح واقعیتها و موقعیت دقیق) ♦

**Pioneer**

پیشگام



## Pitfall

مشکلی متحمل ، تله ، گودال سرپوشیده

## Pivotal

محوری ، بسیار مهم

## Placard

پلاکارد

## Placate

آرام کردن ، تسکین دادن

## Placid

آرام - خونسرد ، راحت

## Platitude

سخن کلیشه ای (دراثر کاربر زیاد) ♦

## Plausible

موجه (منطقی) ، قابل قبول ، متحمل

## Plea

تقاضا

**Plentiful**

فراوان - زیاد

**Plenty**

مقدار زیاد

**Plethora**

ازدیاد

**Plight**

گرفتاری ، مخمصه - متعهد شدن

**Plot**

تبانی کردن ، طرح ریزی کردن ، نقشه کشیدن ، توطئه  
چیدن - موضوع ، پیرنگ داستان ، موضوع اصلی / طرح ،  
نقشه ، توطئه ، دسیسه

**Plummet**

نزول کردن (به طور سریع و ناگهانی)

**Plunge**

افت ناگهانی ، سقوط

**Poignant**

اندوهبار ، حزن انگیز

**Point of sale**

نقطه فروش

**Point out**

اشاره کردن (نشان دادن) - اشاره کردن (مورد توجه و تاکید قرار دادن) ♦

**Policy**

سیاست ، خط مشی

**Politician**

سیاست مدار ، سیاست باز ، اهل سیاست

**Poll**

نظرسنجی - رای گیری کردن - مجموع آراء

**Pollute**

آلوده کردن

**Ponder**

تفکر کردن ، تعمق کردن

**Popular**

عامه پسند

**Population**

جمعیت

**Portfolio**

سبد سهام

**Portray**

به تصویر کشیدن - وصف کردن

**Pose**

باعث شدن ، ایجاد کردن ( باعث مشکل ، خطر و.. شدن )

- ژست گرفتن \* برای تصویر برداری - مطرح کردن

سوال

**Position**

موقعیت ، جایگاه

**Possess**

	دارا بودن ، داشتن
<b>Possible</b>	
	احتمال ، امکان
<b>Postponement</b>	
	تعویق - تاخیر
<b>Posture</b>	
	نگرش - طرز فکر - ژست - طرز قرار گرفتن بدن ،
<b>Potency</b>	
	توان ، قدرت ، نیرومندی ، نیرو
<b>Potent</b>	
	قدرتمند - قوی - نیرومند
<b>Potential</b>	
	پتانسیل - بالقوه
<b>Potpourri</b>	
	آمیزه ، مخلوط
<b>Pragmatic</b>	

واقع گرایانه ، عمل گرایانه

## Pragmatism

جنبه عملی ، عملگرایی

## Praise

پرستش ، تمجید و ستایش کردن ، تحسین کردن ، ستودن

## Precarious

بی ثبات (وضعیتی که هر لحظه میتواند بدتر شود) -  
دارای احتمال سقوط

## Precaution

احتیاط

## Precede

مقدم بودن (از) - قبل از چیزی واقع شدن ، جلوتر بودن  
(از) ♦

## Precedent

روال ، رویه - سابقه ، نمونه مقدم - سنت

**Precious**

گرانبها ، ارزشمند

**Precipitate**

تسریع کردن ، شتابزده

**Precipitation**

نزولات جوی / تسریع ، شتاب زدگی

**Precise**

دقیق

**Preclude**

مانع شدن ، جلوگیری کردن ، پیشگیری

**Preconception**

حضور پیش از وقت - ذهنیت - پیش داوری

**Predicament**

مخمصه ، گرفتاری ، مشکل

**Predispose**

مستعد کردن ، زمینه را محیا کردن

## Predisposition

تمایل (استعداد) - زمینه قبلی (در خصوص بیماری ها) ♦

## Prejudice

پیشداوری ، ذهنیت (معمولا منفی و ناعادلانه)

## Preliminary

مقدماتی ، اولیه - مقدمات (در جمع) ♦

## Prelude

مقدمه - سرآغاز

## Premise

فرض (مبنای اولیه) ، فرض منطقی

## Preoccupied

شیفته

## Prescribe

تجویز کردن - توصیه کردن

## Preservable

قابل حفظ و نگهداری



## Preserve

حفظ کردن - نگه داشتن - محافظت کردن

## Preserver

حافظ - محافظ - نگه دارنده

## Presumably

احتمالا - به احتمال زیاد

## Presume

فرض کردن ، گمان کردن ، مسلم دانستن - جسارت  
کردن

## Presumption

فرض ، احتمال ، تصور

## Presumptuous

گستاخ ، جسور

## Pretext

بهانه ، دستاویز

## Prevail

	رایج شدن - غالب شدن
<b>Prevalence</b>	
	شیوع ، پخش ، غلبه ، تفوق
<b>Prevalent</b>	
	رایج و شایع ، متداول
<b>Prevalnet</b>	
	شایع (بیماری)
<b>Prevaricate</b>	
	دروغ گفتن
<b>Prevention</b>	
	پیشگیری ، جلوگیری ، ممانعت
<b>Preventive</b>	
	پیشگیرانه
<b>Primarily</b>	
	مقدمتاً ، اصولاً
<b>Primary</b>	

	اولیه ، اصلی
<b>Primate</b>	
	پیشوا ، نخستین ، پستانداران نخستین
<b>Prime</b>	
	اصلی - دوره اوج
<b>Principle</b>	
	اصل
<b>Prior</b>	
	قبلی - پیشین - ارجح - مقدم
<b>Pristine</b>	
	دست نخورده (در وضعیت مناسب) ♦
<b>Privation</b>	
	محرومیت
<b>Privileged</b>	
	برخوردار از امتیاز یا حقی ویژه
<b>Probe</b>	

جستجو

**Probity**

صداقت ، راستی

**Procedure**

رویه

**Proceed**

ادامه دادن - جلو رفتن - دنبال کردن

**Proceedings**

وقایع - رویدادها - اقدام قانونی

**Proclaim**

اعلان کردن (به طور رسمی و عمومی) - نشان دادن ،  
علنا اظهار داشتن ، جار زدن

**Proclivity**

تمایل

**Procrastinate**

تعلل کردن ، به تاخیر انداختن کاری که باید انجام شود

**Procure**

فراهم کردن

**Procurement**

تدارکات

**Prodigal**

ولخرج ، اسرافکار

**Prodigious**

شگفت انگیز ، عظیم (خیلی زیاد در توانایی ، مقدار) ♦

**Prodigy**

عجوبه یا پدیده (نابغه) ♦

**Productivity**

بهره وری

**Profitability**

قابلیت سود دهی

**Profligate**

ولخرج ، مسرف

**Profound**

عمیق / ژرف - پرمغز / پرمحتوا

**Progress**

پیشرفت

**Progressively**

تصاعدی ، به صورت فزاینده

**Prohibit**

قدغن کردن

**Prohibition**

ممنوعیت ، جلوگیری

**Proliferate**

(به طور سریع و ناگهانی) افزایش یافتن در تعداد

**Proliferation**

شیوع ، گسترش

**Prolific**

پربار، مولد

## Prominent

مشهور - برجسته - نمایان

## Promote

ترویج کردن - ارتقا دادن

## Prompt

باعث شدن - سریع و فوری

## Prone

متمايل - مستعد ( مستعد دچار شدن به موارد نامطلوب )

♦

## Propagate

پخش کردن (ایده ، اعتقاد و...) - تکثیر کردن (در خصوص گیاهان) - گسترده کردن

## Propel

پیش راندن ، به جلو راندن - سوق دادن

## Propensity

گرایش ، تمايل

**Proper**

رونق گرفتن

**Property**

دارایی - خواص

**Propitiate**

خشنود ساختن

**Proportion**

نسبت - تناسب

**Propose**

پیشنهاد

**Proprietor**

مالک - صاحب

**Proscribe**

ممنوع کردن - قدغن کردن

**Prosecute**



تحت پیگرد قرار دادن (قانونی) - دنبال کردن - ادامه  
دادن

## Prosecution

شکایت - شاکي - پیگیری

## Prosperous

شکوفای - پر رونق - موفق - ثروتمند - خوشبخت

## Prototype

الگوی نخستین ، نمونه اصلی ، مدل

## Protracted

طولانی (از لحاظ زمانی و بیش از حد انتظار) ♦

## Protrude

بیرون زدن

## Provide

تامین کردن

## Provocative

تحریک آمیز - شهوت انگیز

## Provoke

برانگیختن ، تحریک کردن (خصوصا ایجاد واکنشی منفی  
( - عصبی کردن

## Proximity

نزدیکی ، مجاورت - نزدیک بودن

## Prudent

محتاط (اجتناب از ریسک) ♦

## Punctual

وقت شناس ، به موقع

## Pungent

نیش دار - انتقادی

## Purchase

خریداری کردن - خرید ، کالای خریداری شده

## Purport

ادعا

## Pursue

دنبال کردن و پیگیر بودن - تعقیب کردن

**Pursuit**

تعقیب ، پیگیرانه

**Purview**

میدان دید ، حوزه

**Put down**

قرار دادن ، به روی زمین گذاشتن

**Put on**

پوشیدن ، فریب

**Put out**

خاموش کردن آتش ، اخراج کردن ، ناراحت کردن

**Put over**

تاخیر کردن ، به تاخیر انداختن ، از سر باز کردن

**Put up with**

کنار آمدن ( با موضوع یا فردی نامطلوب ) ♦

**Q.t.**

مخفی - پنهانی

**Qto**

قطع رحلی

**Quack**

قات قات کردن، پزشک قلبی

**Quackery**

طبابت قلبی، شیادی

**Quad**

حیاط چهار گوش

**Quadrangle**

چهار ضلعی

**Quadrant**

ربع دایره

**Quadripartite**

چهار جانبه

**Quadruped**

	چهار پا
<b>Quadruple</b>	
	چهار جزئی
<b>Quagmire</b>	
	باتلاق
<b>Quail</b>	
	بلدرچین
<b>Quaint</b>	
	شگفت
<b>Quaintly</b>	
	به طور جالبی
<b>Quake</b>	
	لرزیدن
<b>Qualification</b>	
	تغییر
<b>Qualified</b>	

واجد شرایط

## Qualify

واجد شرایط شدن ، به پایان رساندن دوره آموزشی ، محدود کردن ، مشروط کردن

## Qualifying exam

امتحان صلاحیت

## Quandary

سرگشتگی ( قادر نبودن به تصمیم گیری ) - مخمسه  
تصمیم گیری ، سرگردانی ، گیجی ، معما

## Quantifiable

کمیت پذیر

## Quantity

مقدار

## Quarter

محل سکونت ، اسکان دادن

## Quarterly

**Quell**

سرکوب کردن ، فرونشاندن

**Quench**

نارو زدن ، لو دادن

**Quibble**

بحث کردن (در خصوص مسائل بی اهمیت) ♦

**Quota**

سهمیه - محدودیت

**Quote**

نقل قول کردن، قیمت دادن

**Rabbi**

خاخام

**Rabbinical**

خاخامی

**Rabbit**

	خرگوش
<b>Rabbit punch</b>	
	ضربه پشت گردن
<b>Rabbit warren</b>	
	هزار تو
<b>Rabble</b>	
	جمعیت شلوغ، ازدحام
<b>Rabble-rouser</b>	
	آدم عوام فریب
<b>Rabble-rousing</b>	
	جنگال برانگیز
<b>Rabid</b>	
	هار
<b>Rabies</b>	
	هاری
<b>Race meeting</b>	



	مسابقات اسب دوانی
<b>Race relations</b>	
	روابط نژادی
<b>Race riot</b>	
	شورش نژادی
<b>Racecourse</b>	
	پیست اسب دوانی
<b>Raceme</b>	
	خوشه
<b>Racer</b>	
	شرکت کننده در مسابقه
<b>Racetrack</b>	
	پیست مسابقه
<b>Racial</b>	
	نژادی
<b>Racial discriminate</b>	

تبعیض نژادی

**Radical**

اساسی - تغییر طلب (در عالم سیاست)

**Rage**

خشم

**Raise**

بالا بردن ، ترقی

**Rally**

گردهمایی ( خصوصاً طرفداران یک ایده خاص ) - گردهم آمدن برای حمایت از موضوعی واحد - صف آراییی - تقویت کردن

**Ramification**

پیامد

**Ramp**

سطح شیب دار

**Rampant**

شایع ، بی حد و حصر (در خصوص موارد نامطلوب) ♦

**Range**

طیف

**Rapid**

سریع

**Rarely**

به ندرت

**Rarity**

کمیابی ، چیزی نادر

**Rash**

نسنجیده - تعداد زیاد (از رویدادهای نامطلوب) ♦

**Ratify**

تصویب کردن ، تأیید کردن

**Rational**

منطقی ، عقلانی

**Rationale**

منطق

**Rave**

هذیان گفتن

**Raze**

به طور کامل خراب کردن ، نابود کردن

**Readily**

بی درنگ ، به آسانی - از روی رغبت ، با میل

**Realm**

حدود، حوزه، قلمرو سلطان، متصرفات، مملکت، ناحیه

**Reap**

برداشت

**Reap a harvest**

دیدن نتیجه عمل ، هر چه بکاری همان را درو میکنی. ♦

**Reassesses**

ارزیابی مجدد

**Reassure**

آرام کردن و از نگرانی درآوردن

## Recant

پس گرفتن (عقب نشینی فرد از عقاید قبلی اش) ◦

## Recast

تغییر دادن - بازنویسی کردن

## Recede

دورومحو شدن ، کنار کشیدن ، عقب رفتن - کمرنگ شدن (خاطرات ، احساس و...) ، خودداری کردن از ، کنار کشیدن

## Recent

اخیر

## Recession

رکود ، رکود اقتصادی ، پیشرفت

## Reciprocate

متقابلا عمل کردن ، جبران کردن

## Reckless

بی ملاحظه - غیر مسئولانه (بی توجه بنسبت به عواقب  
خطرناک) - بی پروا - بی اعتنا

## Reckon

فکر کردن - حساب و برآورد کردن - محسوب کردن  
قلمداد کردن - شمردن

## Recline

تکیه کردن

## Recognition

شناخت - شهرت

## Recollect

به یاد آوردن ، دوباره جمع کردن ، به خاطر آوردن

## Reconcile

ایجاد توافق کردن (سازگار کردن) - صلح و آشتی دادن -  
آشتی دادن

## Recondite

نامفهوم ، غیر قابل درک

## Recount

روایت کردن ، حکایت کردن ، تعریف کردن ، برشمردن

## Recourse

متوسل شدن (به) ، مراجعه

## Recovery

بهبود ، اصلاح

## Recruit

استخدام کردن

## Rectify

تصحیح کردن ، اصلاح کردن

## Redeem

جبران کردن (اصلاح کردن) - پس گرفتن - وفا کردن (به قول یا عهد) ♦

## Redress

برطرف کردن (اصلاح کردن وضعیتی غلط و غیر عادلانه) ، جبران کردن (تاوان) ♦

## Redundant

بیکار (به دلیل مازاد بر نیاز بودن) - اضافی ، مازاد

## Refer

اشاره کردن ، ارجاع کردن

## Refine

بهبود بخشیدن ، تصفیه کردن

## Refinement

پالایش

## Reflection

بازتاب - نشانه - تفکر

## Refrain

خودداری کردن

## Refuge

پناهگاه - در امان

## Refurbish

بازسازی کردن



## Refute

رد کردن (اشتباه دانستن) ، تکذیب کردن

## Regretful

غمگین - پشیمان

## Regulate

تنظیم کردن - کنترل کردن

## Regulation

قانون ، مقررات

## Rehabilitate

بازسازی کردن ، احیا کردن ، ترمیم کردن

## Rehabilitation

اصلاح

## Reinforce

تقویت کردن ، مستحکم ساختن

## Reinforced

تقویت شده ، اصلاح شده ، مسلح شده

**Reject**

رد کردن ، نپذیرفتن

**Relate**

مربوط بودن (ربط دادن) - نقل کردن (گفتن) - روایت کردن

**Related**

مربوط به

**Relations**

اقوام ، روابط

**Relationship**

رابطه

**Relatives**

اقوام ، خویشاوندان

**Relevant**

مربوط ، مرتبط ، وابسته

**Reliability**

قابلیت اطمینان

**Reliable**

قابل اطمینان ، قابل اعتماد

**Reliance**

اعتماد ، تکیه ، اتکا

**Relic**

اثر - باقی مانده - یادگار

**Relieve**

تسکین دادن (درد و مشگل و ...) - جایگزین شدن (برای افراد) ♦

**Relinquish**

دست کشیدن - واگذار کردن

**Reluctance**

بی میلی - ناراضی

**Reluctant**

بی میل - روی گردان

**Reluctantly**

با اکراه - با بی میلی

**Remarkable**

قابل توجه ، فوق العاده

**Remedy**

درمان ، علاج (علاج کردن بیماری و یا سایر مشکلات) ♦

**Remiss**

سهل انگار ، بی دقت ، بی مبالا ، بی توجه ، بی قید

**Remnant**

باقی مانده - بقیه - آثار

**Remorse**

پشیمانی ، ندامت ، افسوس

**Remuneration**

دستمزد ، اجرت

**Render**

باعث شدن ، موجب شدن - ارائه کردن ، تحویل دادن ،  
عرضه کردن - اندود کردن (قرار دادن لایه از گچ یا  
سیمان بر روی دیوار) ♦

## Renovate

نوسازی کردن

## Repertoire

مجموعه (مجموعه توانمندیها) ، مجموعه نمایش ها یا  
موسیقی های قابل ارائه

## Repetition

تکرار

## Replenishment

دوباره پر کردن

## Replete

مملو ، پراکنده ، لبریز

## Report

گزارش

## Reportedly

بر اساس آنچه که گفته می شود - آنچه که دیگران گفته اند

## Reprehensible

ناپسند ، نکوهیده

## Representative

نماینده

## Represent

نمایش دادن ، ارائه کردن

## Repress

سرکوب کردن

## Reprimand

سرزنش کردن ، توبیخ کردن

## Reproach

سرزنش کردن ، ملالت کردن

## Reptile

جانور خزنده

**Repudiate**

منکر شدن ، رد کردن (نپذیرفتن) ♦

**Repugnant**

زننده ، مشمئزکننده

**Reputation**

اعتبار ، وجهه

**Requisite**

لازم ، ضروری ، لازمه ، شرط لازم ، نیاز

**Resemblance**

شبهت ، تشابه ، همانندی ، همشکلی

**Resemble**

شبهت داشتن ، شبیه بودن

**Resent**

رنجیدن (از) - ازرده شدن

**Reserve**

محفوظ نگه داشتن (حق) ♦

## Reserved

آدم (تودار ، کم حرف ) ، محتاط ، خاموش

## Reside

سکونت داشتن ، زندگی کردن ، مستقر بودن ، مقیم  
شدن ، اقامت داشتن

## Resident

مقیم

## Resign

استعفا دادن - چشم پوشیدن

## Resilience

انعطاف پذیری - مقاومت

## Resilient

ارتجاعی ، انعطاف پذیر (در خصوص انسان) ♦

## Resist

مقاومت کردن در برابر



## Resolution

تصمیم - حل (برطرف کردن مشکل) ، تفکیک پذیری ،  
دقت ، تحلیل ، تجزیه ، نتیجه ، ثبات قدم ، عزم ، قصد ،  
نیت ، تصمیم ، تصویب

## Resolve

حل کردن ، برطرف کردن ، رفع کردن - تصمیم گرفتن

## Resource

منابع

## Resourceful

کاردان \* ماهر در حل مشکلات و تصمیم گیری

## Respond

پاسخ دادن

## Response

پاسخ - واکنش

## Responsibility

مسئولیت

**Responsible**

مسئول

**Responsiveness**

پاسخگویی

**Rest on**

متکی بر

**Restore**

بازگرداندن به حالت اولیه ، اعاده کردن ، پس دادن

**Restrain**

جلوگیری کردن ( معمولاً با استفاده از نیروی فیزیکی ..  
(- مهار کردن ( مهار کردن ، رفتار ، احساسات و ) . ♦

**Restraint**

قید ، محدودیت

**Restrict**

محدود کردن

**Restoration**

ترمیم و اصلاح - بازگشت

## Resume

از نو آغاز کردن ، از سر گرفتن - چکیده ای از موارد مهم  
- خلاصه ای از سوابق کاری و رزومه تحصیلی

## Retain

نگه داشتن - حفظ کردن

## Retard

کند کردن - عقب مانده

## Retardation

تاخیر ، عقب ماندگی - شتاب منفی - کم هوشی

## Retarded

عقب افتاده

## Reticent

کم حرف ، تودار

## Retract

پس گرفتن (حرف یا ادعا) ، عقب کشیدن

## Retreat

عقب نشینی کردن (درجنگ) - عقب نشینی کردن (از  
یک قول ، گفته ، عقیده و...) ♦

## Retrieve

بازیابی کردن

## Retrospective

مربوط به گذشته

## Reveal

آشکار کردن ، نشان دادن - فاش کردن

## Revelation

اشکارسازی

## Revenue

عایدی ، منافع ، بازده ، درآمد ، سود سهام

## Revere

احترام گذاشتن

## Reverence

حرمت ، احترام ، تکریم

## Reverie

عالم رویا - خیال پردازی

## Reverse

برگشتن ، معکوس ، معکوس شدن ، وارونه

## Revert

برگرداندن به حالت قبل ، برگشتن به موضوع قبلی

## Revise

بازبینی کردن - مرور و دوره کردن - اصلاح کردن ، باز  
بینی کردن ، چاپ مجدد کردن - تجدید نظر

## Revision

بازبینی ، دوره

## Revival

احیا - تجدید قوا

## Revive

احیا کردن

**Revoke**

لغو کردن ، ابطال

**Revolve**

چرخیدن ، گردیدن

**Rhetoric**

پراز لفاظی (نوشته یا سخنرانی برای تحت تاثیر قرار دادن افراد و معمولاً غیر صادقانه) ♦

**Riddle**

معما - غربال

**Rife**

شایع ، رایج - مملو (از چیزی نامطلوب) ♦

**Rigid**

صلب - انعطاف ناپذیر

**Rigidity**

سختی ، سفتی ، استحکام

**Rigidly**

به طور خشک ،سفت یا سخت

**Rigorous**

دقیق و کامل - شدید

**Riot**

شورش

**Riot gear**

لباس و تجهیزات ضد شورش که پلیس آن را به تن میکند

**Ritual**

آئین - آئینی (کارهایی که به طور معمول انجام می شوند.) ♦

**Rival**

رقیب

**Roam**

پرسه زدن

**Robust**

قوی و سالم (در خصوص انسان و حیوان) - قوی و محکم  
♦ (در خصوص اشیاء)

## Rudimentary

ابتدایی ، مقدماتی ، ناقص

## Ruin

مخروبه ، ویرانه ، خرابه - خراب و نابود کردن (نابودی) -  
♦ بدبخت کردن (باعث از دست دادن پول یا آبرو شدن)

## Rumor

شایعه ، چغلی ، شایعه گفتن یا پخش کردن

## Rumour

شایعه - شایعه کردن

## Rupulous

دقیق و حساس به جزئیات - راستگو و با وجدان

## Rural

روستایی

## Ruthless



سندگدل ، بی رحم ، ظالم

**Sabbatical**

فرصت مطالعاتی

**Saber**

شمشیر

**Saber-rattling**

قدرت نمایی، تهدید

**Sable**

سمور - تاریک

**Sabotage**

خرابکاری

**Saboteur**

خرابکار

**Sac**

کیسه

**Saccharine**

	احساساتی، سوزناک
<b>Sacerdotal</b>	
	کشیشی
<b>Sack</b>	
	گونی
<b>Sacrament</b>	
	آیین مقدس
<b>Sacramental</b>	
	مقدس
<b>Sacred</b>	
	مذهبی
<b>Sacredness</b>	
	قداست
<b>Sacrifice</b>	
	فدا کردن - قربانی کردن
<b>Sacrilege</b>	

بی حرمتی، حتک حرمت

**Sacrilegious**

نشانه بی حرمتی

**Sacristan**

خادم

**Sacrosanct**

بی چون و چرا

**Safety stock**

ذخیره احتیاطی

**Salient**

بارز ، برجسته (مهمترین نکات یک مقوله) ♦

**Salubrious**

سالم (توصیف کننده محیطی که خوشایند ، تمیز و سالم باشد) ♦

**Salvage**

نجات - عملیات نجات - حفظ کردن

## Sanctimonious

مقدس نما

## Sanction

حکم ( مجوز قانونی ) - تحریم ، تصویب ، فرمان ، ضمانت  
اجرائی

## Sanctuary

سرپناه ، پناهگاه ، محراب

## Sanguine

خوش بین

## Sarcasm

کنایه ، طعنه

## Sarcastic

طعنه آمیز، نیشدار، زهرخنده دار

## Saturate

اشباع کردن (پر کردن از رطوبت یا چیز دیگری) ◦

## Savant

	دانا
<b>Scald</b>	
	سوزاندن ، سوختگی
<b>Scale</b>	
	مقیاس زمان
<b>Scandal</b>	
	رسوایی ، افتضاح
<b>Scarce</b>	
	کمیاب و نادر
<b>Scatter</b>	
	پراکده کردن ، متفرق کردن - پاشیدن
<b>Sceptic</b>	
	شکاک - بدبینی
<b>Scheduling</b>	
	زمان بندی
<b>Scheme</b>	

طرح ، برنامه ، نقشه - دسیسه کردن

## Scholar

محقق ، پژوهشگر ، دانشمند ، دانشور ، ادیب ، خردمند

## Scoff

مسخره کردن (تمسخر) ، ریشخند کردن (ریشخند) ♦

## Scold

پرخاش کردن - آدم بددهن

## Scope

گستره ، حوزه ، محدوده ، وسعت ، قلمرو - فرصت ، هدف

## Scorch

جای سوختگی

## Scorecard

کارت امتیازی

## Scowl

اخم کردن

## Scrap

کنار گذاشتن (کنار گذاشتن یک برنامه - سیستم و ...) -  
لغو کردن - قراضه

## Scrutinize

موشکافی کردن ، به دقت بررسی کردن

## Scrutiny

موشکافی ، بررسی دقیق

## Seamless

یکپارچه ، بدون درز

## Seclude

منزوی کردن

## Security

امنیت ، تضمین

## Sedate

آرام ، متین

## See you....

بعدا/ فردا/ دوشنبه / ... می بینمت

**Segment**

بخش

**Segregate**

جدا کردن ، تفکیک کردن

**Seize**

ربودن ، قاپیدن ، سریع گرفتن - مصادره یا توقیف کردن  
- به زور گرفتن - دستگیر کردن - تصرف کردن

**Sensitive**

حساس ، زود رنج

**Sentiment**

احساس، عاطفه ، تمایل، نیت، مقصود، ضعف ناشی از  
احساسات، احساساتی - حس، نظر

**Sequence**

توالی - ترتیب

**Serenity**

آرامش ، صفا - متانت



## Serviceability

تعمیر پذیری

## Servile

نوکر ماب ، پست

## Set out

شروع به کار کردن

## Set the trend

ایجاد رویه یا روال

## Settle

فرو نشاندن ، آرام گرفتن - نشست کردن - توافق کردن  
- تسویه کردن - ساکن شدن ، مستقر شدن ، مقیم شدن  
- تثبیت شدن

## Setup time

زمان راه اندازی

## Severe

شدید ، سخت - ساده ، عاری از تزئین

## Shed

خلاص شدن از - ریختن (ریختن اشک ، خون و...) -  
روشن ساختن

## Sheer

کامل - محض (اشاره به بزرگی ، اهمیت و یا قدرت چیزی)

## Shelter

سرپناه - پناه گرفتن

## Shift

تغییر دادن - تغییر - شیفت کاری ، گروه کاری

## Shriek

جیغ کشیدن

## Shrill

گوش خراش

## Shrink

کوچک تر شدن ( منقبض شدن ) - عقب کشیدن ( از  
ترس ) ♦

**Significance**

اهمیت

**Signification**

مهم ، قابل توجه

**Signify**

دلالت داشتن (کردن) ، معنی دادن - اهمیت داشتن

**Simply**

حقیقتا ، به سادگی

**Simulate**

شبیه سازی کردن

**Simulation**

شبیه سازی

**Simultaneous**

همزمان ، در یک لحظه

**Sincere**

صادق ، بی ریا

**Sinister**

بدشگون ، شیطانی

**Site**

محل

**Skeptical**

شکاک

**Sketchy**

ناقص

**Skim**

از روی چیزی گذشتن

**Slender**

لاغر ، کم و اندک

**Slight**

ناچیز ، کم

**Slovenly**

شلخته ، نامرتب

## Sluggish

بی حال ، گرانجان ، تنبل ، لش ، کند ، بطی ، آهسته رو ،  
کساد ، آهسته رو

## Smuggle

قاچاق کردن

## Sneer

تمسخر کردن

## Snore

خر و پف - خر و پف کردن

## So far

تا کنون ، عجالتا

## Soar

اوج گرفتن - بالا رفتن (به سرعت)

## Solace

تسلی ، تسکین

## Sole

تنها - انحصاری

## Solicitude

نگرانی ، دلوآپسی (برای دیگران که نشانه ایست از  
مهربانی یک شخص) ♦

## Solid

استوار ، محکم ، قوی

## Solidarity

یکپارچگی ، همبستگی ، اتحاد ، انسجام

## Solitary

تنها و یکه

## Somber (sombre)

غمگین ، تیره و تاریک - مشکی و ساده

## Somewhat

تا اندازه ای ، کمی ، تا حدی

## Soothing

آرامش بخش

**Sophisticated**

پیچیده - فرهیخته

**Sordid**

غیر اخلاقی - کثیف و ناخوشایند

**Source**

منشا ، منبع

**Sourcing**

منبع یابی

**Sovereignty**

اقتدار - حاکمیت - استقلال

**Span**

دوره زمانی ، بازه - دهانه ( فاصله بین دو ستون ) ♦

**Spare**

اضافی

**Sparse**

کم پشت، ناچیز، پراکنده ، تنک ، گشاد

**Spartan**

ساده و فاقد تجمل

**Specialization**

تخصصی گرایی

**Species**

گونه و نوع

**Specify**

مشخص کردن - تصریح کردن

**Specious**

ظاهرا صحیح در باطن غلط

**Spectacle**

منظره

**Speculate**

حدس زدن - خرید و فروش کردن برای کسب سود (با پذیرش ریسک از دست دادن پول) ، اندیشیدن ، تفکر کردن



## Spontaneous

خودبه خود (بدون برنامه ریزی قبلی) ♦

## Sporadic

گه گاه (ناپیوسته) ، پراکنده ، تک و توک ، گاه و بیگاه

## Spouse

همسر

## Spread

پخش کردن - منتشر کردن - گستردن

## Spur

ترغیب کردن ، تشویق کردن (انگیزه) ♦

## Spurious

جعلی ، ساختگی

## Squabble

کلنجار رفتن - داد و بیداد

## Squander

هدر دادن (منابع یا فرصتها) - اسراف کردن (ولخرجی کردن) ♦

## Staff

کارمندان ستادی

## Stagnant

راکد

## Stamina

استقامت ، بنیه (مقاومت فیزیکی و ذهنی) ♦

## Stance

موضع (نظر ، عقیده یا رویکرد) ♦

## Stand

جانشین چیزی بودن ، قرار گرفتن

## Standpoint

نقطه نظر - دیدگاه - نقطه ثابت

## Statement

اعلامیه ، بیانیه

**Stationary**

ثابت

**Statistical**

آماري

**Statistics**

آمار

**Status**

جايگاه ، وضعيت ، حالت ، موقعيت - شان ، مقام

**Steady**

پيوسته - يکنواخت - پاربرجا - تغيير ناپذير

**Stem from**

ناشي شدن از ، نشات گرفتن از

**Stereotype**

کلیشه (پندار، گفتار یا رفتار قالبی)، قالبی کردن (کلیشه ساختن) ♦

**Stifle**

♦ سرکوب کردن ، مانع شدن - خفه کردن (شدن)

**Stigma**

ننگ ، بدنامی

**Stimulate**

تحریک کردن - برانگیختن

**Stimulus**

محرک ، انگیزه

**Stipulate**

قید کردن ، تصریح کردن

**Stock**

ذخیره ، موجودی

**Stoic**

♦ خویشتندار (شکایت نکردن در شرایط سخت)

**Straight**

مستقیم

**Straightforward**

ساده ، سرراست

**Strand**

بخش ( جزسازنده ) ، لایه ، رشته

**Stratum**

لایه - قشر - طبقه اجتماعی

**Strictly**

به شدت ، با قاطعیت

**Striking**

قابل توجه - چشمگیر

**Stringent**

شدید ، سخت

**Strive**

تلاش کردن ، کوشش کردن ، جهد کردن

**Stubborn**

لجباز

**Sturdy**

قوی و محکم (به لحاظ فیزیکی)، تنومند ، قوی هیکل

## Subdue

شکست دادن - کنترل کردن

## Subjected to

در معرض

## Subjective

فاعل - غیرواقعی و غیر منصفانه (براساس نظر و تاثیر پذیری از نظرات شخصی) ♦

## Submit

تسلیم شدن ، تن دادن - تحویل دادن

## Subordinate

زیر دست ، تابع

## Subsequent

بعدی ، متعاقب ، متوالی

## Subsequently

متعاقبا

## Subside

فروکش کردن (آرام شدن) - نشست کردن (ساختمان  
و...) ♦

## Subsistence

امرار معاش

## Substantially

قابل ملاحظه ، قابل توجه ، ذاتی ، اساسی ، مهم

## Substantiate

اثبات کردن

## Substitute

جایگزین شدن ، جایگزین کردن - جایگزین

## Substitution

جایگزینی ، جایگزین

## Subtle

زیرک ، ماهرانه - نامحسوس ، کم نمود - ظریف و جزئی  
(اما مهم) ♦

## Succeed

موفق شدن - جانشین شدن (جایگاه کسی را پس از او  
در اختیار گرفتن) - در ادامه چیزی آمدن

## Success

موفقیت

## Succession

توالی - پیایی ، توارث

## Successive

توالی ، پی در پی

## Succinct

موجز - مختصر

## Succumb

تسلیم شدن ، از پای در آوردن

## Suffer

درد کشیدن - رنج بردن - متحمل شدن

## Sufferer



	بیمار ، محتمل
<b>Suffering</b>	
	رنج ، عذاب ، ضرر
<b>Suffice</b>	
	کفایت کردن
<b>Sufficiently</b>	
	به اندازه کافی
<b>Suggest</b>	
	پیشنهاد دادن - اشاره کردن
<b>Summit</b>	
	اوج ، قله ، نوک - نشست (غالباً بین سران کشورها) ♦
<b>Summon</b>	
	احضار کردن ، احضار ، فراخواندن
<b>Sumptuous</b>	
	مجلل
<b>Superficial</b>	

سطحی ، کم عمق

## Superfluous

زیادی (اضافی) ، بیش از حد نیاز

## Superior

برتر، بالاتر - حس خود برتر بینی (غرور) ◦

## Supersede

جانشین شدن ، جایگزین شدن

## Superstitious

خرافات - موهوم

## Supplant

جایگزین شدن ، جای چیزی را گرفتن - از ریشه کردن

## Supplement

مکمل ، مکمل بودن (کامل تر و بهتر کردن) ، متمم

## Supplementary

متمم ، تکمیلی

## Suppress

سرکوب کردن - مانع شدن ( مانع از نشر اطلاعات و ایده ها ، مانع از ابراز احساسات و...) - توقیف کردن

## Surge

افزایش شدید و ناگهانی - حرکت شدید و ناگهانی ، هجوم بردن ، خروشان بودن

## Surmise

حدس زدن ، گمان بردن

## Surmount

غلبه کردن ، فائق آمدن - بالای چیزی قرار گرفتن

## Surpass

فراتر رفتن - بهتر بودن (از) - متجاوز شدن - پیش افتادن (از) ♦

## Surplus

مازاد ، اضافه (بیش از نیاز)

## Surrender

تسلیم - تسلیم شدن

## Survey

بررسی کردن ، تحقیق کردن (با پرسیدن سوالی از افراد) - به دقت بررسی کردن

## Survival

نجات

## Survive

نجات یافتن - زنده ماندن

## Susceptible

آسیب پذیر ، حساس ، مستعد ، آماده

## Suspect

گمان کردن - ظنین بودن - شک داشتن

## Suspend

متوقف ساختن - تعلیق کردن - معلق کردن (آویزان کردن)

## Suspicious

مشکوک ، ظنین

## Sustain

حفظ کردن ، نگه داشتن - متحمل شدن (خسارت ، ضرر و ...)  
- از لحاظ احساسی حمایت کردن - تحمل کردن  
♦ (وزن)

## Sustainability

قابلیت تحمل

## Sustainable

پایدار ، قابل تحمل

## Sustainable development

توسعه پایدار

## Symbol

نماد

## Sympathetic

همدرد

## Symphathetic

دلسوز و مهربان

**Synchronize**

همزمان کردن

**Synergy**

هم افزایی

**Synopsis**

خلاصه - چکیده

**Systematize**

روشمند و قائده مند کردن

**Ta**

مرسی، قربون دستت

**Tab**

نوار، باریکه

**Tabby**

گربه پلنگی

**Table**

میز

**Table linen**

سفره و دستمال سفره

**Table manners**

آداب غذا خوردن

**Table salt**

نمک

**Table wine**

شراب رومیزی

**Tableau**

تابلو

**Tablecloth**

رومیزی

**Table-knife**

کارد غذاخوری

**Tableland**

فلات

**Tablespoon**

قاشق غذاخوری

**Table-top**

روی میز، رو میزی

**Tableware**

ظروف غذا خوری

**Tabloid**

رزونامه قطع کوچک

**Taboo**

حرام

**Taboo word**

واژه تحریم شده

**Tabular**

فهرست وار

**Taciturn**

سرد و کم حرف



## **Tackle**

رسیدگی کردن (به یک چیز یا شخصی) - پرداختن

## **Tact**

تدبیر ، درایت

## **Tactful**

با تدبیر ، با درایت

## **Take care**

مواظب خودت باش.

## **Take care of**

مراقبت کردن از (از افراد) - رسیدگی کردن به چیزی

## **Take issue with something**

مخالفت جدی کردن

## **Take it for granted (that)**

پذیرفتن درستی چیزی بدون اطمینان پیدا کردن از آن

## **Take the initiative**

در دست گرفتن ابتکار عمل

**Talent**

استعداد

**Tangible**

ملموس - عینی

**Tantamount**

معادل با ، به مثابه

**Target**

هدف ( هدف قرار دادن ) ♦

**Task**

کار، وظیفه - محول کردن کار یا وظیفه

**Tedious**

خسته کننده (ملالت آور)، کسل کننده

**Temperate**

معتدل

**Tempest**

توفان

**Temporary**

موقتی ، زود گذر

**Tempt**

وسوسه کردن

**Tenable**

قابل دفاع (از لحاظ منطقی) ، قابل تصرف

**Tenacious**

سرسخت ، مصمم

**Tend**

میل کردن ، تمایل داشتن

**Tendency**

تمایل - گرایش

**Tender**

لطیف و حساس - مناقصه و مزایده

**Tentative**

غیر قطعی ، آزمایشی ، امتحانی

**Terminate**

پایان دادن - خاتمه یافتن

**Terminology**

واژه شناسی

**Testimony**

شهادت - قول - اظهار

**The abstract**

ایده های کلی (اصطلاح) ♦

**The city**

دولت یا حکومت شهر

**The former**

اولی

**The latter**

دومی

**The multitude(s)**

توده مردم

**Theory**

تئوری ، نظریه

**Therapeutic**

درمانی - شفا بخش

**Therapy**

درمان

**Thereby**

در نتیجه

**Thorough**

دقیق و مفصل - کامل ، خیلی زیاد - سرتاسر

**Thoroughness**

دقت و توجه زیاد (دقیق) به جزئیات

**Threat**

تهدید

**Threaten**

تهدید کردن ، به خطر انداختن

**Threshold**

آستانه

**Thrifty**

صرفه جو ، مقتصد

**Thrill**

هیجان - هیجان زده کردن - لرزاندن

**Throughput**

تولید ، توان عملیاتی

**Thrust**

فشار دادن (چپاندن) - نیروی رانش - ایده اصلی

**Thwart**

مانع شدن ، بی نتیجه گذاردن ، خنثی نمودن

**Tie to**

در ارتباط با

**Timid**

ترسو

**Timorous**

ترسو ، بزدل

**To a great extent / to a large extent**

تا حد زیادی

**To a greater extent**

تا حد بیشتری

**To a lesser extent**

تا حد کمتری

**To be concern**

اهمیت داشتن

**To some extent**

تا حدی

**To such an extent**

آنقدر زیاد

**To what extent**

	تا چه میزان
<b>Toil</b>	
	زحمت
<b>Tolerate</b>	
	تحمل کردن
<b>Topic</b>	
	موضوع
<b>Torment</b>	
	شکنجه ، عذاب - عذاب دادن
<b>Torrent</b>	
	سیلاب
<b>Towards</b>	
	نسبت به ، به سوی ، نزدیک به ، برای ، درباره ی
<b>Toxic</b>	
	سمی
<b>Trace</b>	



اثر ، نشانه ، رد - ردیابی کردن ، دنبال کردن ، تعقیب  
کردن - مقدار اندک

**Track**

دنبال کردن

**Trader**

تاجر ، بازرگان

**Tradition**

سنت

**Tragedy**

تراژدی

**Trait**

ویژگی - خصوصیت - خصیصه

**Traitor**

مازاد

**Transact**

داد و ستد کردن

## Transcend

فرا تر رفتن ، متجاوز گشتن (بیشتر یا بهتر بودن) ♦

## Transfer

انتقال - انتقال دادن - واگذار کردن - فروختن

## Transgress

تخطی کردن ، تجاوز کردن (قانون شکنی کردن) ♦

## Transient

موقتی ، زود گذر ، گذرا

## Transmission

ارسال ، انتقال

## Transmit

ارسال کردن - پخش کردن (سیگنال های رادیویی و تلویزیونی و ...) - انتقال دادن - فرستادن

## Transmute

تبدیل کردن / تغییر ماهیت دادن

## Transnational

فرا ملی

**Transparent**

شفاف (از لحاظ فیزیکی) - شفاف واضح (غیر فیزیکی) ♦

**Treacherous**

خائن - غیر قابل اعتماد

**Treat**

معالجه کردن - هدیه

**Tremendous**

عظیم

**Trend**

گرایش ، روند

**Triangle**

مثلث

**Trifle**

امر جزئی

**Trigger**

به راه انداختن - موجب شدن - فعال کردن - ماشه  
تفنگ

## Triumph

پیروزی - پیروز شدن

## Trivial

کم اهمیت ( ناچیز ) ، جزئی ، ناقابل

## Trustworthy

قابل اعتماد

## Tumult

هياهو ، آشفتگی ، نابسامانی

## Turning point

نقطه عطف ، نقطه تحول

## Turnover

جابجایی

## Typical

نمونه ، معمولی

**Tyrant**

ظالم

**Ubiquitous**

همه جا حاضر

**Ubiquity**

فراگیری، رواج، شیوع

**Udder**

پستان

**Ugh**

آه

**Ugliness**

زشتی، قباح

**Ugly duckling**

جوجه اردک زشت

**Ulcer**

زخم

**Ulcerated**

مجروح، زخمی

**Ulterior**

نهفته، مخفی

**Ulterior motive**

انگیزه پنهانی

**Ultimate**

نهایی

**Ultimately**

نهایتاً

**Ultra**

فرا، مافوق

**Ultramarine**

آبی آسمانی

**Ultrasonic**

فراصوتی

**Ultraviolet**

فرا بنفش

**Uluatation**

فریاد

**Ululate**

بانگ زدن

**Umbra**

سایه

**Unaccustomed**

غیرعادی

**Unanimity**

اتفاق آرا

**Unanimous**

متفق القول - هم عقیده - هم رای

**Unbearable**

غیرقابل تحمل

**Unbiased**

بی غرض - بی طرف

**Uncover**

آشکار کردن ، کشف کردن

**Undeniable**

غیر قابل انکار

**Undeniably**

به طور غیر قابل انکار

**Under take**

تقبل کردن ، پذیرفتن - متعهد شدن

**Underdog**

آدم بازنده ، توسری خور

**Underestimate**

دست کم گرفتن

**Undergo**



محتمل شدن ( تجربه کردن یک تغییر یا مورد نامطلوب )  
، تحمل کردن

## **Underlie**

مبنا و دلیل چیزی بودن ، زمینه چیزی بودن - لایه در زیر  
قراردادن

## **Underlying**

اصولی ، اساسی ، زیربنایی

## **Undermine**

تضعیف کردن - زیرپای کسی را خالی کردن

## **Undernourished**

دارای سو تغذیه

## **Underpin**

حمایت کردن - محکم کردن

## **Underprecedented**

بی سابقه - بی نظیر

## **Understatement**

کتمان حقیقت ، دست کم گرفتن

**Undertake**

عهده دار شدن ، به عهده گرفتن

**Undoubtedly**

بی تردید

**Unearth**

از زیر خاک بیرون کشیدن

**Uneasy**

ناراحت

**Unequivocal**

صریح - قاطع - خالی از ابهام

**Uneventful**

سیاه‌رگ ، رگه

**Unfold**

برملا کردن ، باز کردن (گشودن) ♦

**Unforeseen**

	غیر مترقبه
<b>Unified</b>	
	متحد
<b>Unify</b>	
	متحد کردن ، یکی کردن
<b>Unique</b>	
	منحصر به فرد
<b>Uniqueness</b>	
	یکتایی
<b>Unitary</b>	
	واحد
<b>Unleash</b>	
	رها کردن - آزاد ساختن (معمولا رها کردن و آزاد ساختن عاملی مخرب) ♦
<b>Unmask</b>	
	افشا کردن

## Unprecedented

بی سابقه ، بی نظیر ، بی مانند

## Unpretentious

فروتن و ساده

## Unravel

پرده برداشتن (از موضوع پیچیده یا مرموز) - از هم پاشیدن

## Unruly

عنان گسیخته ، سرکش

## Unsavory

ناشایسته - زننده

## Unstable

ناپایدار ، متزلزل

## Untidy

نامرتب

## Unwarranted

بی جا - فاقد توجیه - فاقد لزوم

## Unwieldy

بد بار (جسمی که جابجا کردنش دشوار باشد) ♦

## Unwise

غیر عاقلانه

## Upheaval

تغییر بزرگ - دگرگونی (خصوصاً مواردی که ایجاد مشکل میکند). ♦

## Uphold

حمایت کردن، حفظ کردن

## Uproarious

مخصک - پر سر و صدا

## Upset

برآشفته کردن، برهم زدن

## Urban

شهری

**Urbane**

مودب ، مبادی آداب

**Urbanity**

ادب و نزاکت

**Urge**

تاکید کردن ، قویا توصیه کردن - اشتیاق ، تمایل شدید

**Urgency**

اضطراب - نگرانی

**Urgent**

فوری - اضطراری و اورژانسی

**Usurp**

غضب کردن ، به زور گرفتن

**Utensil**

ابزار

**Utility**

منفعت ، سودمندی

## Utilize

استفاده کردن (برای منظور خاص و به طور موثر) ◦

## Utopia

آرمانشهر ، مدینه فاضله

## Utter

تمام عیار - کامل - گفتن

## Vacancy

جای خالی

## Vacant

خالی ، پست آزاد (شغل فاقد متصدی)

## Vacantly

با حالت منگی

## Vacate

خالی کردن، ترک کردن

## Vacation

تعطیلات

**Vacation pay**

حقوق ایام تعطیل

**Vacationer**

توریست، مسافر

**Vaccinate**

واکسن زدن

**Vacillate**

دودل کردن ' تردید داشتن ( نوسان در تصمیم ) ، مردد  
بودن

**Vacillating**

متزلزل

**Vacillation**

تردید، تزلزل

**Vacuity**

بی محتوایی

**Vacuous**



	بی معنا
<b>Vacuum</b>	
	خلا
<b>Vacuum cleaner</b>	
	جارو برقی
<b>Vacuum flask</b>	
	فلاسک
<b>Vade-mecum</b>	
	کتاب راهنما
<b>Vagabond</b>	
	خانه به دوش
<b>Vagina</b>	
	مهبل
<b>Vague</b>	
	مبہم ، غیر واضح ، گنگ
<b>Vain</b>	

بیهوده ، ناموفق ، بی ارزش ، واهی - مغرور

**Valid**

معتبر ، قانونی

**Valor**

شجاعت ، دلبری

**Vandal**

تعمق کردن

**Vanish**

ناپدید شدن

**Vanity**

غرور

**Vanquish**

شکست دادن

**Vapor**

بخار

**Variable(s)**

	متغیر (ها) ♦
<b>Varied</b>	
	متنوع ، گوناگون
<b>Variety</b>	
	گوناگونی ، تنوع
<b>Various</b>	
	مختلف ، گوناگون
<b>Varnish</b>	
	برق انداختن - لاک ناخن
<b>Vary</b>	
	تغییر دادن ( تغییر یافتن - متفاوت شدن ) ♦
<b>Varying</b>	
	مختلف
<b>Vast</b>	
	عظیم - وسیع
<b>Vehement</b>	

شدید ، پر حرارت

**Vein**

احمق

**Vendor**

فروشنده

**Venerate**

تکریم کردن ، محترم شمردن ، ستودن

**Venomous**

سمی ، زهر آگین ، زهر دار

**Ventilate**

تهویه

**Venture**

کسب و کار پر ریسک - ریسک کردن

**Veracity**

راستی (درستی / صحت) - صداقت

**Verbose**

پر حرف

**Verdict**

رای (حکم دادگاه) - نظر

**Verify**

تایید کردن ، صحت و سقم چیزی را معلوم کردن

**Vermin**

آفات جانوری

**Versatile**

چندکاره ، همه فن حریف ، زبردست

**Versatility**

تطبيق پذیری ، قابلیت تغییر

**Verse**

آیه ، بیت

**Vertical**

عمودی

**Vessel**

کشتی ، ظرف ، آوند

## Vestige

اثر - نشانه - باقیمانده - نشان ، رد پا

## Via

از طریق ، توسط

## Viability

شدنی ، قابلیت زیستن

## Viable

امکانپذیر (شدنی) ، دارای امکان موفقیت

## Vicinity

مجاورت - نزدیکی

## Vicious

خشن - بی رحم - شرارت آمیز

## Vigil

شب زنده داری (به منظور مراقبت از بیمار و یا نشانه ای از اعتراضات سیاسی آرام و بی صدا) ♦

**Vigilant**

هشیار ، مراقب

**Vigor**

قدرت ، توان

**Vigorous**

شدید و پر انرژی (انرژی بر) - قوی و سالم

**Vilify**

بدگویی کردن ، تهمت زدن

**Villain**

آدم شرور ، مجرم

**Vindicate**

تبرئه کردن ، اثبات بی گناهی کردن - توجیه کردن ،  
دفاع کردن (از) - حمایت کردن (از) ♦

**Vindictive**

انتقام جو - انتقامجویانه

**Violate**

تخطی کردن از قانون - نقض کردن (زیر پا گذاشتن قانون  
یا حرمت چیزی) ♦

**Violent**

خشن

**Virtual**

تقریبا ، عملا - مجازی

**Virtue**

حسن ، خوبی ، فضیلت - مزیت ، برتری

**Virulent**

مهلک ، شدید - خصومت آمیز (کینه جو) ♦

**Vis a vis**

در مقابل - رو به روی هم

**Visible**

دیدنی

**Vision**

دید ، خیال



**Vital**

حیاتی - بسیار مهم

**Vitiate**

تخریب یا تضعیف کردن

**Vituperative**

زننده ( انتقاد شدید و توام با عصبانیت ) ♦

**Vivacious**

سرزنده ، با نشاط

**Vocation**

رسالت (شغل آرمانی) ♦

**Vogue**

مد ، متداول ، رایج

**Volatile**

بی ثبات ، ناپایدار ، فرار ، متغیر

**Volition**

اراده ، اختیار ، خواست

**Voluble**

پر حرف ، وراج

**Volume**

حجم ، ظرفیت

**Volunteer**

داوطلب

**Voracious**

حریص ، سیری ناپذیر

**Voraciously**

حریصانه ، پرخورانه

**Vorociously**

حریصانه

**Vulgar**

بی ادب - عامیانه

**Vulnerable**

آسیب پذیر ، قابل حمله

**Wacky**

خل، خل و چل

**Wad**

دسته، لوله

**Wadding**

لادرزی، لایی

**Wadding pool**

استخر بچه ها

**Waddle**

تاتی تاتی کردن

**Wafer-thin**

خیلی نازک

**Waffle**

پرت و پلا گفتن

**Waft**

وزیدن

**Wag**

تکان دادن

**Wage**

دستمزد

**Wage war**

به مبارزه برخاستن

**Wage-claim**

درخواست افزایش دستمزد

**Wage-earner**

مزد بگیر

**Wage-freeze**

تثبیت دستمزدها

**Wage-packet**

پاکت حقوق

**Wager**

شرط بستن

**Waggish**

بذله گو

**Waggishly**

از روی طنز

**Waggle**

جنباندن

**Wail**

شیون کردن

**Wane**

افول کردن (افول) - ضعیف شدن (ضعف) ♦

**Wanton**

بی دلیل ، فاقد توجیه (آسیب دیدن تعمدی و بی دلیل) ♦

**Warden**

مسئول ، نگهبان

**Warily**

با نگرانی

## Warrant

مستلزم بودن - مجوز - تضمین کردن

## Wary

احتاط (عدم اطمینان کامل در خصوص فردی یا چیزی) ♦

## Wasp

زنبور بدون عسل

## Waste

ضایعات، اتلاف - زائد، باطله - هرز دادن، ضایع کردن،  
حرام کردن، بیهوده تلف کردن

## Wealth

ثروت، مال، دارایی، سرمایه، توانگری - زیادی، وفور،  
غنا، تمول

## Wealthy

ثروتمند، پولدار، غنی، توانگر، دارا، دولتمند

## Weary

خسته - خسته کردن

## Weigh

وزن داشتن ، وزن کردن - ارزیابی کردن ، سنجیدن

## Weild

اداره کردن

## Weird

عجیب

## Welfare

آسایش ، رفاه

## Wheedle

قانع کردن (باچرب زبانی) ♦

## Whim

هوس ، خیال ، هوی و هوس ، تمایل ناگهانی و اغلب غیر منطقی

## Whimsical

غیر معمول یا عجیب ( غالباً سرگرم کننده ) ♦

## Whirling

چرخش ، چرخیدن

## Wholesale

عمده فروشی

## Wholesome

سالم / مفید برای سلامتی ذهن و جسم /

## Widespread

گسترده ، شایع ، رایج

## Will

اراده ، خواست ، میل ، قصد ، نیت - وصیت - وصیت نامه  
- خواستن ، اراده کردن ، خواستار بودن - وصیت کردن

## Willing

مایل - راغب

## Wisdom

عقلانیت ، خرد ، حکمت ، عقل - اعتقاد ، باور

## Wisdom tooth

دندان عقل



## **Withdraw**

پس گرفتن ، برداشت کردن ، صرف نظر کردن

## **Withhold**

مضایقه کردن ، امتناع کردن از دادن چیزی

## **Within the realms of possibility**

ممکن

## **Withstand**

مقاومت کردن ، ایستادگی کردن - تحمل کردن

## **Wobble**

لرزیدن ، لرزش

## **Wound**

مجروح و زخمی کردن - ناراحت کردن

## **Wreck**

شدیدا تخریب کردن - تباه کردن ، نابود کردن

## **Wretched**

	فلاکت بار
<b>Xenophobia</b>	
	بیگانه هراسی، بیگانه ستیزی
<b>Xenophobic</b>	
	بیگانه هراس، بیگانه ستیز
<b>Xerography</b>	
	زیراکس
<b>Xmas</b>	
	کریسمس
<b>Yacht</b>	
	قایق بادبانی
<b>Yachting</b>	
	قایق سواری، قایق رانی
<b>Yachtsman</b>	
	قایق ران
<b>Yachtswoman</b>	

	قایق ران زن
<b>Yak</b>	
	زر زدن
<b>Yam</b>	
	سیب زمینی هندی
<b>Yank</b>	
	کندن - کشیدن
<b>Yap</b>	
	واغ واغ کردن
<b>Yard</b>	
	حیاط
<b>Yardstick</b>	
	ملاک
<b>Yarn</b>	
	نخ
<b>Yawl</b>	

	قایق دو بادبانه
<b>Yawn</b>	
	خمیازه
<b>Yawnful</b>	
	خمیازه آور
<b>Yeah</b>	
	آره، آهان
<b>Yearling</b>	
	اسب جوان
<b>Year-long</b>	
	یکساله
<b>Yearn</b>	
	آرزو کردن
<b>Yawning</b>	
	فراخ، گشاد
<b>Zany</b>	

	دلک
<b>Zap</b>	
	کشتن، نشاط
<b>Zappy</b>	
	سرزنده
<b>Zeal</b>	
	اشتیاق، شور
<b>Zealot</b>	
	متعصب، افراطی
<b>Zealotry</b>	
	تعصب، افراطی گری
<b>Zealous</b>	
	مشتاق ، متعصب ، فدایی ، مجاهد ، غیور ، هوا خواه
<b>Zealously</b>	
	مشتاقانه
<b>Zeitgeist</b>	

	روح زمان
<b>Zenith</b>	
	اوج - قله
<b>Zephyr</b>	
	نسیم
<b>Zillion</b>	
	ده ها، صد ها
<b>Zinc</b>	
	روی
<b>Zionism</b>	
	صهیونیسم
<b>Zit</b>	
	جوش
<b>Zizz</b>	
	چرت
<b>Zonal</b>	

